



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

زندگی چهارده معصوم علیهم السلام

امام هادی علیه السلام

حسین مظاہری



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام - امام هادی (ع)

نویسنده:

آیت الله العظمی شیخ حسین مظاهری (دام ظلّه)

ناشر چاپی:

پیام آزادی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|---|
| ۵ | فهرست |
| ۷ | زندگانی چهارده معصوم علیهم‌السلام - امام هادی (ع) |
| ۷ | مشخصات کتاب |
| ۷ | بحثی درباره‌ی حضرت علی بن محمد الهادی |
| ۷ | بحثی درباره‌ی حضرت علی بن محمد الهادی، ابوالحسن الثالث امام دهم |
| ۸ | فضایل امام هادی |
| ۹ | روایاتی درباره‌ی حضرت هادی |
| ۱۱ | باورقی |
| ۱۲ | فشرده‌ای از تاریخ زندگانی امام علی النقی الهادی |
| ۱۲ | فشرده‌ای از تاریخ زندگانی امام علی النقی الهادی |
| ۱۲ | رفتار خلفا |
| ۱۲ | اشاره |
| ۱۴ | دعوت امام به سامراء |
| ۱۶ | هجومی دیگر به منزل امام |
| ۱۷ | محدودیت امام و شهادت |
| ۱۸ | کرامات و معجزات امام و ارتباط با غیب |
| ۱۸ | اشاره |
| ۱۸ | امامت و رهبری در سنین کودکی |
| ۱۸ | خبر از مرگ واثق خلیفه‌ی عباسی |
| ۱۹ | تکلم به زبان ترکی |
| ۱۹ | فروتنی درندگان |
| ۱۹ | هیبت و عظمت امام |
| ۱۹ | خبر از ضمیر و دعای مستجاب |

- حل مشکل همسایه ۲۰
- دستگیری از ابو هاشم ۲۰
- امام شناسی در گفتار حضرت هادی ۲۱
- اشاره ۲۱
- زیارت جامعه ۲۱
- شاگردان امام ۲۷
- اشاره ۲۷
- حضرت عبد العظیم حسنی ۲۷
- حسین بن سعید اهوازی ۲۸
- فضل بن شاذان نیشابوری ۲۹
- سخنان امام هادی ۲۹
- پاورقی ۳۰
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۳۳

زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام - امام هادی (ع)

مشخصات کتاب

- سرشناسه: مظاهری حسین ۱۳۱۲ -
 عنوان و نام پدید آور: زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام حسین مظاهری پاورقی ولی فاطمی
 مشخصات نشر: تهران پیام آزادی ۱۳۷۴.
 مشخصات ظاهری: ۱۹۷ ص.
 شابک: ۱۶۰۰ ریال: ۹۶۴-۳۰۲-۱۱۸-۱؛ ۲۰۰۰ ریال (چاپ دوم)؛ ۲۵۰۰ ریال (چاپ سوم)؛ ۴۰۰۰ ریال (چاپ چهارم)؛ ۵۰۰۰ ریال (چاپ ششم)؛ ۷۰۰۰ ریال (چاپ هفتم)؛ ۸۰۰۰ ریال (چاپ هشتم)؛ ۱۲۰۰۰ ریال چاپ دوازدهم: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۲-۱۱۸-۴
 وضعیت فهرست نویسی: فاپا
 یادداشت: چاپ دوم ۱۳۷۴.
 یادداشت: چاپ سوم ۱۳۷۵.
 یادداشت: چاپ چهارم ۱۳۷۶.
 یادداشت: چاپ ششم ۱۳۷۸.
 یادداشت: چاپ هفتم ۱۳۸۱.
 یادداشت: چاپ هشتم ۱۳۸۲.
 یادداشت: چاپ دوازدهم: زمستان ۱۳۸۶.
 یادداشت: چاپ سیزدهم: ۱۳۸۸.
 یادداشت: کتابنامه ص [۱۹۵] - ۱۹۷؛ همچنین به صورت زیر نویس
 موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه
 رده بندی کنگره: BP۳۶/م ۹ ز ۶
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵
 شماره کتابشناسی ملی: م ۷۴-۳۹۵۰

بحثی درباره‌ی حضرت علی بن محمد الهادی

بحثی درباره‌ی حضرت علی بن محمد الهادی، ابوالحسن الثالث امام دهم

اسم آن بزرگوار علی و کنیه‌ی مشهور ایشان ابوالحسن الثالث [۱] و ابن الرضا است و لقب مشهور آن بزرگوار نقی و هادی است. عمر شریف آن بزرگوار چهل سال بود. در دوم رجب المرجب سال ۲۱۴ از هجرت متولد شد [۲] و سال ۲۵۴ سوم رجب المرجب [۳] به دست معتز عباسی لعنة الله علیه مسموم و شهید گردید. مدت امامت آن بزرگوار سی و سه سال است. هفت ساله بودند که حضرت جواد از دنیا رفت و امامت به ایشان منتقل شد. سیزده سال در مدینه بود که به امر متوکل عباسی وی را جبراً به بغداد بردند و بیست سال جبراً در بغداد بود، تا اینکه مسموم و شهید شد. این مدت سال را گاهی در زندان با شکنجه، و گاهی زندان عادی و گاهی آزاد؛ ولی زیر [صفحه ۱۵۰] نظر شدید بود و بالاخره بیست سال با مشقت و ظلم بنی عباس زندگی کرد. حضرت هادی (ع)

با کسی زندگی کرد که امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه، او را شقی‌ترین خلفای بنی‌عباس شمرده است. حضرت هادی با کسی بود که نه فقط حضرت را زندان می‌کرد و در مقابلش قبر می‌کند و در زندان تاریک او را نگاه می‌داشت؛ بلکه آب به قبر ابی‌عبدالله الحسین (ع) بست و آنجا را شیار کرد و قبر حسین (ع) را خراب نمود، و هر که به زیارت حسین رفت، دست او را قطع می‌کرد. [۴] راستی باید گفت متوکل عباسی از شقی‌ترین خلفای بنی‌عباس است. حضرت هادی ناظر کارهای او بود و جز صبر چاره‌ای نداشت. بارها دستور داد که نصف شب به خانه‌ی حضرت هادی بریزند و آنچه در خانه است، ببرند. یکی از قضایای عجیب این است که شبی به خانه‌ی حضرت ریختند و یک کیسه پول که مهر مادر متوکل روی آن زده شده بود، پیدا کردند. بعدا معلوم شد که متوکل مریض بوده و مادرش آن کیسه پول را نذر امام هادی هدیه نموده است. [۵] متوکل کرامت‌ها و معجزه‌ها از حضرت می‌دید؛ ولی تنبه برای او پیدا نمی‌شد؛ تا بالاخره به واسطه توهینی که به حضرت نمود، از دنیا رفت. متوکل چون فتح بن خاقان را به وزارت خود منصوب کرد، امر نمود که همه‌ی بزرگان در رکاب او و فتح بن خاقان پیاده راه روند. راوی می‌گوید: «حضرت هادی را دیدم که در آن هوای گرم پیاده می‌رود. به ایشان گفتم: نباید شما را به چنین کاری وادارند. حضرت فرمودند: اینها قصدشان از این کار استخفاف من است؛ ولی نمی‌دانند که من از ناقه‌ی صالح کمتر نیستم.» می‌گوید این جمله را نزد بزرگی گفتم. او گفت متوکل بیش از سه روز زنده [صفحه ۱۵۱] نیست؛ زیرا خداوند درباره‌ی قوم صالح می‌فرماید: چون ناقه را پی کردند، بیش از سه روز زندگی نکردند. سه روز تمام نشده بود، که منتصر عباسی پسر متوکل با چند نفر از غلامان خود وارد جلسه‌ی متوکل شدند و فتح بن خاقان را با متوکل پاره پاره کردند. [۶].

فضایل امام هادی

از نظر نسب، پدری دارد چون جواد و خانواده‌ای چون اهل بیت و مادری که خود حضرت هادی درباره‌اش فرموده است: عارفة بحقی و هی من اهل الجنة ما یقربها شیطان مرید و لاینالها کید جبار عنید و هی مطلوبه بعین الله الی لا تنام و لا تتخلف امهات الصدیقین و الصالحین. [۷]. مادر من عارف به حق من است! او از اهل بهشت است؛ زیرا کسی که عارف به حق امام باشد و او را شناخته باشد، باید چندین درجه‌ی ایمان را دارا باشد. باید مخلص باشد تا شیطان نتواند در او نفوذ کند. باید مقام لقاءالله داشته باشد، تا در حفظ خداوند باشد. باید صدیقه باشد تا مادر صدیق باشد. از نظر حسب و فضایل و علم ایشان، بهتر است از زبان خود حضرت نقل کنیم. یحیی ابن اکثم از حضرت هادی از معنای این آیه‌ی شریفه: و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله؛ یعنی: «اگر آنچه درخت در زمین است قلم شود و دریا مرکب شود و هفت مرتبه دریا به وجود آید، کلمات خداوند تمام شدنی نیست.» پرسید که: مراد از کلمات الله چیست؟ حضرت هادی فرمودند: نحن کلمات الله الی لا تدرک فضائلنا و لا تستقصی. [۸]. [صفحه ۱۵۲] ماییم کلمات خداوندی، که فضایل آنان درک شدنی و تمام شدنی نیست: کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنی سرانگشت و صفحه بشماری نوفلی می‌گوید از امام هادی شنیدم که می‌فرمود: اسم اعظم خداوند متعال هفتاد و سه حرف است که یک حرف از آن هفتاد و سه حرف، پیش آصف بن برخیا بود و توانست تخت بلقیس را در کمتر از یک چشم به هم زدن، از یمن به شام آورد! و ما هفتاد و دو حرف از آن حروف را می‌دانیم و یک حرف از آن هفتاد و سه حرف، نزد پروردگار عالم به ذخیره نهاده شده است. [۹]. معجزات و کرامات امام هادی فراوان است و مورخین آنها را ضبط کرده‌اند؛ از باب نمونه به یکی از آنها اشاره می‌کنیم: زنی به نام زینب کبرا ادعا کرد که من زینب دختر علی بن ابی‌طالب هستم. او را نزد متوکل آوردند. متوکل حضرت هادی را احضار نمود که او را معجب کند. حضرت فرمود: دروغ می‌گوید؛ زیرا اگر راست بگوید، باید درندگان گوشت او را نخورند، برای اینکه گوشت اولاد فاطمه - البته اولاد بدون واسطه‌ی فاطمه - بر درندگان حرام است. متوکل که دنبال بهانه‌ای برای نابودی حضرت هادی می‌گشت، از حضرت خواست که خود آن

بزرگوار نزد درندگان و شیرهایی که خود متوکل نگهداری می‌کرد، برود. حضرت قبول نمود و رفت، شیران با کمال تواضع اطراف آن بزرگوار را گرفتند و حضرت آنان را نوازش می‌کرد! چون حضرت از نزد شیران به سلامت آمد، آن زن به دروغ خود اقرار نمود و خواستند او را پیش شیران بیندازند، [صفحه ۱۵۳] که مادر متوکل شفیع او شد. [۱۰].

روایاتی درباره‌ی حضرت هادی

روایاتی که روات عالی‌قدر ما از امام هادی نقل نموده‌اند، فراوان است. ما به یک روایت از آن بزرگوار که جنبه‌ی سازندگی فراوان دارد، اشاره می‌کنیم. از آن بزرگوار روایت شده که فرموده‌اند: من یتق الله یتقی و من یطع الله یطاع؛ [۱۱] «هر که از خدا بترسد و تقوا پیشه‌ی خود کند، همه از او می‌ترسند و از او حساب می‌برند، و هر کس که اطاعت خداوند کند، همه از او اطاعت می‌کنند.» این جمله جمله‌ای است که به تجربه اثبات شده است. علاوه بر اینکه آیات و روایات فراوانی آن را تأیید می‌کند، خداوند متعال می‌فرماید: ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا. [۱۲]. همانا کسانی که ایمان به خدا دارند و کار شایسته می‌کنند، پروردگار عالم قطعاً محبت آنها در دلها می‌ریزد - همه مطیع آنها می‌شوند، بر دلها حکومت می‌کنند. - امام صادق می‌فرماید: من اصلاح بینه و بین الله اصلاح الله دنیا و آخرته. «هر که میان خود و خدای خود را اصلاح کند، پروردگار عالم، دنیا و آخرت او را اصلاح خواهد کرد.» امام دوم می‌فرماید: من اراد عزا بلا عشیره و هیبة بلاسلطنه فلیخرج من ذل معصیه الله الی عز طاعته. [۱۳]. «هر که بدون اینکه عشیره و طایفه داشته باشد، عزت و شخصیت و ابهت در میان مردم بخواهد، بدون اینکه قدرت و سلطه‌ای داشته باشد، باید [صفحه ۱۵۴] از ذلت معصیت به درآید و لباس عزت اطاعت خداوند بپوشد.» رسول گرامی صلی الله علیه و آله می‌فرماید: من خاف من الله خاف عنه کل شیء و من لم یخف من الله خاف عن کل شیء [۱۴]. «هر که از خدا بترسد، همه از او می‌ترسند و هر که از خدا نترسد، از همه چیز می‌ترسد.» مورخین از خود حضرت هادی (ع) مطالبی نقل می‌کنند که فرمایش آن بزرگوار را تأیید می‌کند، و ما برخی از آنها را اینجا می‌آوریم. ۱ - یک نفر شیعه وحشت‌زده خدمت امام هادی آمد و گفت: یکی از سرکردگان متوکل، نگین انگشتری نزد او آورده است که از آن انگشتری بسازم و این نگین نزد من شکست و دو نیمه شد. می‌دانم که او مرا می‌کشد. حضرت فرمودند: امید است که خداوند اصلاح کند. فردا، سرکرده‌ی متوکل کسی را فرستاد که میان زن‌ها نزاع است، اگر می‌شود آن نگین را دو نصف کن و دو انگشتری بساز. او پول فراوانی گرفت و از نگین شکسته دو انگشتری ساخت. [۱۵]. این سه معنای فرمایش امام هادی (ع): و من یطع الله یطاع یعنی؛ «پیوند با خدا، پیوند با اهل بیت و توسل به اهل بیت، قطعاً همه‌ی کارها را اصلاح می‌کند.» ۲ - منصوری شیعه بود؛ اول در دربار متوکل عباسی سمتی داشت و به علت شیعه‌گری مطرود متوکل شد. منصوری می‌گوید: فقر و فلاکت به من روی آورد. به امام هادی از حال خود شکایت نمودم و گفتم به جرم شیعه‌گری مطرود شده‌ام. حضرت هادی فرمودند: امید است که اصلاح شود ان شاء الله. چون شب شد، متوکل چند نفر را دنبال من فرستاد. در بین راه فتح بن [صفحه ۱۵۵] خاقان را دیدم که منتظر من است و معلوم شد که متوکل درباره‌ی من امر مؤکد نموده است. چون متوکل مرا دید از من عذرخواهی نمود و پاداش فراوانی به من داد و سمتی را که داشتم، به من واگذار نمود. بعد خدمت امام هادی رسیدم، تشکر نمودم و عرضه داشتم: آیا شما نزد متوکل وساطت مرا نمودید؟ فرمودند: خداوند می‌داند که پناهی نداریم جز او، در مهمات به کسی رونمی‌آوریم جز به او، در سختی‌ها و بلاها اعتمادی نداریم، جز او، و پروردگار عالم نیز ما را عادت داده است که چون از او بخواهیم، عنایت کند. اگر کسی اطاعت خدا کند و از معصیت او دوری جوید و توسل به اهل بیت داشته باشد، خداوند در سختی‌ها به فریاد او می‌رسد و حق تعالی او را محروم نخواهد کرد. ۳ - رسم متوکل این بود که هر وقت امام هادی وارد می‌شد، فوق‌العاده به او احترام می‌کرد. حتی دستور داده بود که همه در مقابل او متواضع باشند. سعایت کنندگان و حسودان به او گفتند که: تو به دست خودت، خلافت را از میان می‌بری. تا اینکه متوکل فرمان داد که کسی به حضرت احترام نکند. حضرت وارد شد،

همه به او احترام گذاردند و استقبال کردند! وقتی حضرت رفتند همه از خود می‌پرسیدند: چه شد؟ همه از یکدیگر می‌پرسیدند: چرا بلند شدی و چرا استقبال نمودی؟! ۴ - کاتب معتز می‌گوید: «شبی پیش متوکل رفتیم و او را غضبناک دیدیم. او به چند نفر از غلامان ترک خود امر کرد که حضرت هادی را بیاورند و مرتب زیر لب می‌گفت: او را می‌کشم، بدن او را می‌سوزانم. ناگهان حضرت هادی با کمال شهامت و وقار وارد شد. متوکل تا چشمش به حضرت افتاد، بلند شد و استقبال کرد، تواضع کرد؛ با گفتن یابن رسول الله؛ یابن عم، و یا ابالحسن؛ به آن حضرت احترام کرد! صورت [صفحه ۱۵۶] حضرت را بوسید و پهلوی خود نشانده و پرسید: این وقت شب کجا بوده‌اید؟ حضرت فرمودند: تو دنبالم فرستاده‌ای! گفت: دروغ گفته‌اند! آنگاه به ما گفت که: ایشان را مشایعت کنید. ما با احترام، حضرت هادی را به خانه رساندیم.» [۱۶]. ۵ - علی بن جعفر یکی از وکلای حضرت می‌گوید: متوکل مرا زندانی کرد و به من خبر دادند که قصد کشتن تو را دارد. من خدمت امام هادی پیغام دادم که به جرم دوستی و نیابتی که از شما داشته‌ام، در شرف مرگ هستم. لطفی درباره‌ی من بفرمایید. حضرت فرمودند: شب جمعه درباره‌ات دعا می‌کنم. صبح جمعه متوکل را تب شدیدی گرفت، به طوری که از خود مأیوس شد. امر کرد زندانیان و من جمله علی بن جعفر را آزاد کنند. این گونه قضایا درباره‌ی اهل بیت و من جمله امام هادی (ع) فراوان است که ما باید از آنها پند بگیریم. در خاتمه باید متذکر شویم، که امام هادی (ع) اصحاب فراوانی دارند که بسیاری از آنها فخر شیعه هستند و از جمله‌ی آنان، حضرت عبدالعظیم حسنی است که در شهر ری مدفون است. او از اعظام روات است و حضرت هادی به او خیلی احترام می‌گذارند. او کسی است که ایمان را خدمت حضرت هادی به این صورت عرضه داشت: خدا یکی است و شبیه برای او فرض نمی‌شود. جسم نیست بلکه خالق جسم است. همه چیز را خلق نموده است و همه چیز به دست او است و او مالک آنها است. محمد صلی الله علیه و آله، پیامبر است و او آخر پیامبران است که پیامبری بعد از او نخواهد آمد و دین او پایان همه‌ی ادیان است. امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب وصی پیامبر است و بعد از امیرالمؤمنین، حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی [صفحه ۱۵۷] بن محمد و حسن بن علی و بعد از او فرزندش که غایب می‌شود و روزی ظاهر می‌شود و جهان را انبوه از عدل می‌کند، بعد از آنکه ظلم انبوه باشد. عبدالعظیم گفت: «اقرار دارم و می‌گویم دوست شما، دوست خدا و دشمن شما، دشمن خدا است. اطاعت شما اطاعت خدا و مخالفت شما، مخالفت خدا است. به معراج و سؤال در قبر و بهشت و جهنم و صراط و میزان اعتقاد دارم و همه‌ی آنها حق است و می‌دانم که قیامت آمدنی است، و بر واجبات الهی که نماز، روزه، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر است، اقرار دارم.» حضرت فرمودند: «ای ابوالقاسم! این دین پسندیده است، خداوند تو را بر آن ثابت بدارد.» [۱۷]. چیزی که باید متذکر شویم، این است که: عبدالعظیم رحمه الله، دین اعتقادی را عرضه داشته و ما باید به اصول دین و فروع آن اعتقاد داشته باشیم؛ ولی تنها اعتقاد نمی‌تواند موجب نجات باشد. دینی موجب نجات است که توأم با عمل باشد. از این جهت حضرت هادی (ع) ایمان را چنین فرموده‌اند. ابودعامه می‌گوید: به عیادت حضرت هادی رفتیم. آن بزرگوار فرمودند: چون به عیادت من آمدی بر من حقی پیدا کرده‌ای، برای ادای حقت، روایتی از پدرم که او از پدران من و از امیرالمؤمنین و او از رسول اکرم (ص) نقل کرده است، می‌گویم: قال رسول الله الايمان ما وقرته القلوب و صدقته الاعمال. [۱۸]. ایمان چیزی است که در دل جایگزین شده است و اعمال، گفتار و کردار آن را تصدیق می‌کنند. از این جهت، در قرآن شریف و روایات اهل بیت فراوان دیده می‌شود که از افرادی که مرد عمل نیستند، سلب ایمان شده است. از جمله‌ی آن آیات این سوره است: [صفحه ۱۵۸] ارایت الذی یکذب بالدين فذلك الذی يدع الیتیم و لا یحض علی طعام المسکین فویل للمصلین الذینهم عن صلوتهم ساهون و الذینهم یراثون و یمنعون الماعون. [۱۹]. «آیا کسی را که دین را تکذیب می‌کند، دیده‌ای؟! او کسی است که یتیم را بی‌بهره می‌گذارد. وای به کسی که سهل‌انگار در نماز است و آنان که متظاهر و ریاکارند و آنان که می‌توانند حوایج دیگران را برآورند و بر نمی‌آورند!» می‌بینیم که در این سوره‌ی مبارکه، از چهار دسته سلب ایمان شده است. بنابراین اعتقاد بدون عمل، کاربردی ندارد؛

چنانچه عمل بدون اعتقاد هم جز مشقت بر خود، چیز دیگری را دربر نخواهد داشت. این نکته را که حضرت هادی توجه به آن داده‌اند، خوب توجه کنیم. اعتقاد گاهی به واسطه‌ی برهان و علم پیدا می‌شود، نظیر اعتقاد غالب مردم که یا عالم به اصول دین از راه تقلیدند و یا عالم از راه برهان‌اند. این گونه اعتقادات گر چه خوب است و آنان را در زمره‌ی مسلمانان قرار می‌دهد؛ ولی معمولاً نیروی کنترل کننده نمی‌تواند باشد. ایمانی می‌تواند انسان را نجات دهد و او را از مهلکه‌ها حفظ کند که حکم شده باشد؛ حالت باشد؛ و به گفته‌ی امام هادی (ع): الایمان ما وقرته القلوب و صدقته الأعمال. این گونه ایمان از برهان و علم پیدا نمی‌شود، بلکه عنایت خاص خداوند می‌خواهد و باید پروردگار عالم ما را به این گونه ایمان هدایت کند، و هدایت خداوند منوط به لیاقت ما است. ایمان قلبی از راه عمل، اتیان به واجبات و ترک گناه پیدا می‌شود. قرآن شریف در آیات فراوانی به این نکته توجه می‌دهد: قد جائکم من الله نور و کتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام. و [صفحه ۱۵۹] یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه و یهدیهم الی صراط مستقیم [۲۰]. از طرف خداوند نور و کتاب روشن آمد، پروردگار عالم با این کتاب، افرادی را که متابعت از خوشنودی خدا کرده باشند، هدایت می‌کند، و آنان را از ظلمت‌ها به نور می‌برد و به راه راست راهنمایی می‌کند. می‌بینیم که در این آیه تصریح شده است که عنایت خاص خدا مختص متقین است، و آن عنایت خاص است که به آن ایصال الی المطلوب می‌گویند، که می‌تواند بشر را به سعادت برساند، و الا صرف نشان دادن راه و اعتقاد به آن، کاربردی ندارد و نیروی کنترل کننده نیست. از خداوند متعال چنین ایمانی می‌خواهیم و به حق امام هادی (ع) او را قسم می‌دهیم، آمین یا رب العالمین.

پاورقی

- [۱] اصطلاحاً راویان شیعه، امام موسی بن جعفر علیهما السلام را ابوالحسن اول و امام رضا علیه السلام را ابوالحسین ثانی می‌گویند.
- [۲] اصول کافی ج ۱ ص ۴۹۷.
- [۳] اصول کافی ج ۱ ص ۴۹۷.
- [۴] مقاتل الطالبیین ص ۵۹۹ - ۵۹۷ تتمه المنتهی ص ۲۴۰ به بعد.
- [۵] احقاق الحق ج ۱۲ ص ۴۵۳ - ۴۵۲ فصول المهمه ابن صباغ مالکی ص ۲۸۲ - ۲۸۱.
- [۶] جلاء العیون شبر ج ۳ ص ۱۲۲ نقل از سید بن طاووس در المهج - بحارالانوار ج ۱۱ ص ۱۱۴ - ۱۱۳ چاپ سنگی.
- [۷] لقمان / ۲۷.
- [۸] بحارالانوار ج ۱۱ ص ۱۰۹ چاپ قدیم.
- [۹] اصول کافی ج ۱ ص ۲۳۰.]
- [۱۰] بحارالانوار ج ۱۱ ص ۱۰۶ طبع سنگی از خرایج.
- [۱۱] روضه بحار ج ۲ ص ۳۶۶ و کشف الغمه ج ۳ ص ۱۷۶.
- [۱۲] مریم / ۹۶.
- [۱۳] اعیان الشیعه ج ۴ - ص ۸۵.
- [۱۴] بحار ج ۷۷ ص ۵۰ با اختلاف اندک.
- [۱۵] بحارالانوار ج ۵۰ ص ۱۲۶ - ۱۲۵ نقل از امالی شیخ طوسی ره.
- [۱۶] قطب راوندی در خرایج از سمل بن زیاد روایت کرده است، نقل از انوار المواهب نهاوندی ره ص ۵۵۴.
- [۱۷] امالی صدوق مجلس ۵۴ ص ۲۰۴.
- [۱۸] مروج الذهب ج ۴ ص ۸۵.

[۱۹] سوره‌ی مبارکه‌ی ماعون.

[۲۰] مائده، قسمتی از آیه‌ی ۱۵ و آیه‌ی ۱۶.

فشرده‌ای از تاریخ زندگانی امام علی النقی الهادی

فشرده‌ای از تاریخ زندگانی امام علی النقی الهادی

- امام ابوالحسن علی النقی الهادی علیه‌السلام پیشوای دهم شیعیان، در نیمه‌ی ذیحجه‌ی سال ۲۱۲ هجری [۱] در اطراف مدینه در محلی به نام صریا به دنیا آمد. [۲] پدرش پیشوای نهم امام جواد علیه‌السلام و مادرش بانوی گرامی سمانه کنیزی با فضیلت و تقوی بود. [۳] - مشهورترین القاب امام دهم، نقی و هادی است. و به آن گرامی ابوالحسن ثالث نیز می‌گویند. [۴] (در اصطلاح راویان شیعه، ابوالحسن اول امام هفتم موسی بن جعفر، و ابو الحسن ثانی امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه‌السلام است). - امام هادی علیه‌السلام در سال ۲۲۰ هجری قمری پس از شهادت پدر گرامیش بر مسند امامت نشست و در این هنگام هشت ساله بود. مدت امامت آن بزرگوار ۳۳ سال و عمر شریفش ۴۱ سال و چند ماه بود و در سال ۲۵۴ هجری قمری به شهادت رسید. - آنان که امام را دیده‌اند نقل کرده‌اند: «آن گرامی قامتی متوسط و سیمایی سپید آمیخته به سرخی و چشم‌هایی درشت و ابروهایی گشاده و چهره‌ای شاداب و دلگشا داشت». [۵] - مدت زندگانی امام با حکومت هفت خلیفه‌ی عباسی همراه بوده است؛ پیش از امامت با مأمون و معتصم برادر مأمون، و در سالهای امامت با ادامه‌ی حکومت معتصم و نیز با واثق پسر معتصم، و متوکل برادر واثق، و منتصر پسر متوکل، و مستعین پسر عموی منتصر، و معتز پسر دیگر متوکل، معاصر بود. و در زمان معتز به شهادت رسید. [۶] . [صفحه ۴۶۶] در حکومت متوکل، امام را به دستور آن طاغوت از مدینه به سامراء که در آن هنگام مرکز حکومت عباسیان بود، بردند و امام تا پایان عمر در سامراء اقامت داشت. [۷] - فرزندان آن گرامی پیشوای یازدهم امام حسن عسگری علیه‌السلام، حسین، محمد، جعفر و یک دختر به نام علیه است. [۸] . [صفحه ۴۶۷]

رفتار خلفا

اشاره

استمرار مبارزه و مخالفت دودمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با خلفای غاصب ستمگر، از برگهای خونین و پر افتخار تاریخ اسلام و تشیع است. امامان بزرگوار ما با سازش ناپذیری در برابر بیدادگران و نیز با دادخواهی و طرفداری از عدالت همواره حکام جبار و عمال ستمگر آنان را خشمگین می‌ساختند و خلفای غاصب که می‌دانستند امامان شیعه از هیچ فرصتی برای هدایت مردم و احقاق حق و جانبداری از مظلوم و مبارزه با ظلم و فساد کوتاهی نخواهند کرد، خود را در برابر این سلسله‌ی هدایت و ارشاد و مقاومت، همواره در خطر می‌دیدند. خلفای بنی عباس که با توطئه و فریب کاری، جای ستمگران اموی را گرفته بودند و همچنان به نام خلافت اسلامی بر مردم سلطنت می‌کردند، همانند اسلاف غاصب خویش از هیچ کوششی در کوبیدن و لکه دار کردن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فروگذار نمی‌کردند و به هر طریق می‌خواستند چهره‌ی پیشوایان راستین مسلمانان را دگرگون و مشوه جلوه دهند و وجهی آنان را بشکنند و با دسائس گوناگون آن بزرگواران را از مقام رهبری مردم دور دارند و علاقه‌ی امت را به آنان خنثی سازند. حیل‌های مأمون عباسی برای رسیدن به این هدف و نقشه‌های شوم او برای مشروع جلوه دادن خویش و به دست گرفتن مقام رهبری و پوشاندن آفتاب امامت، بر کسانی که با تاریخ ائمه علیه‌السلام و خلفا آشنایند پوشیده نیست و ما در زندگی پیشوای هشتم و نهم گوشه‌هایی از آن را نشان دادیم. پس از مأمون، معتصم عباسی همان طرحها و نقشه‌ها را در مورد

خاندان نبوت و امامت ادامه داد و بر همین اساس امام جواد علیه السلام را از مدینه به بغداد آورد تا او را تحت کنترل و مراقبت [صفحه ۴۶۸] داشته باشد و سرانجام به شهادت برساند. و نیز برخی از علویان را به بهانه‌ی نپوشیدن لباس سیاه [که لباس رسمی عباسیان بود] زندانی کرد تا در زندان درگذشتند [یا به قتل رسیدند]. [۹]. معتصم در ۲۲۷ هجری در سامرا در گذشت [۱۰] و فرزندش واثق به جای او نشست، و همان افکار پدرش معتصم و عمویش مأمون را دنبال کرد. واثق نیز همانند سایر خلفای بنی عباس عیاش و میگسار بود و در این کارها افراط هم می کرد و برای لذت جویی بیشتر به داروهای مخصوصی پناه برده بود که سرانجام همان داروها موجب مرگش شد [۱۱] و در ۲۳۲ هجری در سامراء در گذشت. رفتار واثق با علویان سخت نبود و به همین جهت علویان و آل ابی طالب در زمان او در سامراء جمع شدند و تا حدودی در رفاه بودند؛ ولی در حکومت متوکل متفرق شدند. [۱۲]. پس از واثق برادرش متوکل که از کثیف ترین و جنایتکارترین چهره‌های حکومت عباسی است خلیفه شد. معاصر بودن امام هادی علیه السلام با متوکل بیش از سایر خلفای عباسی بود و چهارده سال و اندی به طول کشید. این مدت طولانی از سخت ترین سالهای زندگی آن بزرگوار و پیروان او محسوب می شود؛ زیرا متوکل کافرترین خلیفه‌ی بنی عباس و مردی بدجنس و رذل بود و در دشمنی با امیر مؤمنان علی علیه السلام و خاندان و شیعیان او دلی پر کینه داشت؛ در حکومت او گروهی از علویان مقتول یا مسموم یا متواری شدند. [۱۳]. متوکل با نقل خوابها و رؤیاهایی ساختگی مردم را به پیروی از محمد بن ادریس شافعی که در زمان او در گذشته بود، تشویق می کرد. [۱۴] بدین ترتیب می خواست مردم را از توجه به ائمه علیهم السلام بازدارد. در سال ۲۳۶ هجری دستور داد مقبره‌ی سرور شهیدان حسین علیه السلام و بناهای اطراف آن را ویران سازند و جای آن را زراعت کنند و مردم را از زیارت آن تربت پاک باز دارند. [۱۵]. متوکل می ترسید قبر امام حسین علیه السلام پایگاهی علیه او گردد و شهادت و مبارزه‌ی آن شهید بزرگوار الهام بخش حرکت و قیام مردم در برابر ستم‌های دربار خلافت شود؛ اما شیعیان و دوستان سرور شهیدان در هیچ شرایطی از زیارت آن تربت پاک باز نایستادند؛ حتی نقل شده که متوکل هفده بار قبر آن حضرت را خراب کرد و زائران را تهدیدها نمود و دو پاسگاه مراقبت در اطراف قبر قرار داد؛ با همه‌ی این جنایات نتوانست مردم را از زیارت سرور شهیدان [صفحه ۴۶۹] باز دارد. زائران انواع صدمات و شکنجه‌ها را تحمل می کردند و باز به زیارت می آمدند. [۱۶] پس از قتل متوکل دوباره شیعیان با همکاری علویان قبر امام حسین علیه السلام را بازسازی کردند. [۱۷]. خراب کردن قبر امام حسین علیه السلام مسلمانان را خشمگین ساخت؛ مردم بغداد شعارهایی علیه متوکل بر دیوارها و مساجد می نوشتند و او را ضمن اشعاری هجو می کردند. شعر زیر از جمله شعرهایی است که در هجو آن طاغوت ستمگر سروده بودند: بالله ان کانت امیه قد اتت قتل ابن بنت نبیها مظلوما فلقد اتاه بنوا ابیه بمثله هذا لعمری قبره مهدوما اسفوا علی ان لا- یکنوا شارکوا فی قتله فتتبعوه رمیما [۱۸]. ترجمه: به خدا سوگند اگر بنی امیه به ستم فرزند دختر پیامبرشان را کشتند. اینک کسانی که از دودمان او هستند (بنی عباس که از فرزندان عبدالمطلب و جزو بنی هاشم محسوب می شوند) جنایتی مانند جنایت بنی امیه مرتکب شده‌اند؛ این قبر حسین است که به جان خودم سوگند ویران شده است. گویی بنی عباس متأسفند که در قتل حسین علیه السلام شرکت نداشته‌اند و اینک [از آن جنایت بنی امیه] با تجاوز به تربت حسین و ویران کردن قبر او دنباله روی می نمایند. مردم که دستشان از وسایل تبلیغی روز کوتاه بود و منابر و مساجد و اجتماعات و خطبه‌ها را در دست جیره خواران حکومت عباسی می دیدند بدین گونه اعتراض و خشم خویش را بروز می دادند. شعرای متعهد و مسئول نیز هنر و قریحه‌ی خویش را بکار می بردند و علیه متوکل اشعاری مؤثر می سرودند و افکار مردم را به جنایات بنی عباس متوجه می ساختند. متقابلا متوکل برای خاموش کردن هر صدای اعتراض و مخالفتی از هیچ جنایتی دریغ نمی ورزید و علماء و شعرا و گروههای دیگری را که تن به سازش و همکاری با او نمی دادند به شدت سرکوب می کرد و به فجیع ترین صورت به قتل می رساند. - ابن سکیت شاعر و ادیب نام آور شیعی که در ادبیات عرب او را امام می نامیدند، آموزگار فرزندان متوکل بود. روزی متوکل با اشاره به دو فرزند خود معتز و مؤید از ابن سکیت پرسید: «این دو نزد تو محبوب ترند یا حسن و حسین؟» [صفحه ۴۷۰]

ابن سکیت بلافاصله پاسخ داد: «قنبر، غلام امیر مؤمنان علی علیه السلام از تو و دو فرزندت بهتر است!». متوکل چون خرسی زخم دیده بر آشفته و فرمان داد زبان او را از پشت سرش بیرون بکشند، و بدین ترتیب آن نماد شجاعت و شرف در ۵۸ سالگی به شهادت رسید. [۱۹] درود خدا و پاکان و آزادگان بر او باد. متوکل در حیف و میل بیت المال مسلمانان نیز چون سایر خلفا دستی گشاده و ولخرج داشت؛ چنانکه در تاریخ زندگی او می‌نویسند کاخ‌های گوناگونی بنا نمود و تنها برای بنای «برج متوکل» که هم اکنون نیز در سامراء برجاست یک میلیون و هفتصد هزار دینار طلا - خرج کرد!.... [۲۰]. - دردآور است که در کنار چنین اسرافهایی بر علویان و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنان سخت می‌گذشت که «گروهی از بانوان علوی در مدینه حتی یک دست لباس درست نداشتند که در آن نماز بگزارند و فقط یک پیراهن مندرس برایشان مانده بود. و به هنگام نماز به نوبت از آن استفاده می‌کردند و با چرخ ریزی، روزگار می‌گذراندند و پیوسته در چنین سختی و تنگدستی بودند تا متوکل به هلاکت رسید». [۲۱]. کین تیزی و دشمن کامی متوکل نسبت به امیر مؤمنان علی علیه السلام او را به پستی و رذالتی باور نکردنی کشانده بود. متوکل با ناصبی‌ها و دشمنان اهل بیت انس می‌گرفت و برای تسکین دل ناپاک خود به دلچکی دستور داده بود در حضور او با اعمال زننده و شرم‌آوری امیر مؤمنان علیه السلام را مسخره کند و متوکل با تماشای ادا و اطوار او شراب می‌نوشید و قهقهه‌ی مستانه سر می‌داد! [۲۲]. چنین اعمالی از متوکل شگفت آور نیست؛ بلکه شگفت آور و دردانگیز وضع کسانی است که چنین بوزینه‌های کثیف و رذلی را خلیفه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اولی الامر اسلام و حاکم مسلمانان می‌پندارند و به اسلام راستین و خاندان پاک پیامبر پشت کرده از چنین خلیفگانی پیروی می‌کنند! دریغا که گمراهی انسان تا کجاست. سادیسیم جنایت و آزار در متوکل چندان اوج داشت که حتی خودش نیز گاه بدان اعتراف می‌کرد! فتح بن خاقان وزیر او روزی او را در اندیشه می‌بیند و با چاپلوسی می‌گوید: «... چرا در [صفحه ۴۷۱] اندیشه‌ای؟ به خدا سوگند هیچ کس بر روی زمین بهتر و خوشتر از تو زندگی نمی‌کند». متوکل پاسخ می‌دهد: «... بهتر از من زندگی مردی است که خانه‌ی وسیع و همسر شایسته و معاش فراهم و آماده داشته باشد و ما را نشناسد که او را بیازاریم و محتاج ما نباشد که او را تحقیر کنیم!!». [۲۳]. سخت گیری و آزار متوکل به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به جایی رسید که مردم را به جرم دوستی و پیروی از امامان گرامی، کیفر و شکنجه می‌کردند و به همین جهت کار بر اهل بیت طهارت بسیار مشکل شد. - «متوکل، عمر بن فرح رخجی را فرمانروای مکه و مدینه ساخت و او مردمان را از احسان به آل ابی طالب باز می‌داشت و سخت دنبال این کار بود؛ چنانکه مردم از بیم جان دست از رعایت و حمایت علویان برداشتند و بر خاندان امیر مؤمنان علی علیه السلام زندگی سخت شد...». [۲۴].

دعوت امام به سامراء

بدیهی است با ترسی که خلفای ستمگر از نفوذ ائمه علیهم السلام در جامعه و توجه و علاقه‌ی مردم به آن بزرگواران، داشتند ممکن نبود دست از امامان بزرگوار ما بردارند و آنان را به حال خود بگذارند. در مورد متوکل اضافه بر این هراس که دامنگیر همه‌ی گذشتگان او بود؛ کینه و دشمنی ویژه‌اش نسبت به خاندان امیر مؤمنان علیه السلام نیز بر مخالفت و سخت گیری می‌افزود؛ به همین جهت بر آن شد که امام هادی علیه السلام را از مدینه نزد خود بیاورد و از نزدیک مراقب او باشد. متوکل در سال ۲۴۳ هجری امام را محترمانه از مدینه به سامراء تبعید کرد و آن گرامی را در منزلی در کنار اردوگاه نظامی خویش جای داد. امام تا پایان عمر یعنی تا سال ۲۵۴ در همان محل اقامت داشت و او همواره امام را تحت مراقبت شدید خود نگهداشت، خلفای پس از او نیز یکی پس از دیگری آن بزرگوار را زیر نظر داشتند تا آن گاه که به شهادت رسید. [۲۵]. جریان تبعید امام بدین گونه بود که در زمان متوکل شخصی به نام عبدالله بن محمد متصدی امور نظامی و نماز در مدینه بود. او به آزار امام هادی علیه السلام می‌پرداخت و نزد متوکل از آن گرامی سعایت می‌کرد. امام از سعایت او مطلع شد و در نامه‌ای، دروغ و دشمنی عبدالله بن محمد را به متوکل تذکر داد.

متوکل دستور داد به نامه‌ی امام پاسخ دهند و او را محترمانه به سامرا دعوت کنند. [صفحه ۴۷۲] متن پاسخی که به امام نوشتند چنین است: «بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد، همانا امیر، مقام شما را می‌شناسد و خویشاوندیت را مراعات می‌کند و حقت را لازم می‌داند... امیر، عبدالله بن محمد را به جهت جهالتش به حق شما و بی‌احترامی و اتهام نسبت به شما از مقامش در مدینه عزل کرد. امیر می‌داند شما از این اتهامات برکنار هستید و در گفتار و کردار نیکتان صدق نیت دارید و خود را برای انجام موارد اتهام آماده نکرده‌اید، و به جای او محمد بن فضل را قرار داد و به او دستور اکرام و احترام و اطاعت از فرمان و نظر شما را داده است. ولی امیر مشتاق شماست و دوست دارد با شما تجدید عهد نماید؛ پس اگر شما هم ملاقات و ماندن نزد او را دوست دارید خود و هر کس از اهل بیت و دوستان و خادمان را که مایل هستید برگزینید و در فرصت و وقت مناسب به سوی ما بیایید، وقت سفر و توقف در بین راه و انتخاب راه همه به اختیار شماست و اگر مایل باشید یحیی بن هرثمه دوست امیر و سپاهیانش در خدمت شما حرکت کنند، هر طور صلاح بدانید. به او دستور داده‌ایم از شما اطاعت نماید؛ پس از خدا طلب خیر کن تا امیر را ملاقات کنی. هیچ کس از برادران و فرزندان و افراد خاندان و نزدیکانش نزد او از شما عزیزتر نیست. و السلام». بدون تردید امام از سوء نیت متوکل آگاه بود؛ ولی چاره‌ای جز رفتن به سامراء نداشت زیرا سرباز زدن از دعوت متوکل، سندی برای سعایت کنندگان می‌شد و متوکل را بیشتر تحریک می‌کرد و بهانه‌ی مناسبی به دست او می‌داد. گواه آنکه امام از نیت متوکل آگاه بوده و ناچار به این سفر رفت چنان که خود بعدها در سامراء می‌فرمود: «مرا از مدینه با اکراه به سامراء آوردند». [۲۶]. به هر حال امام نامه را دریافت کرد و عازم سامراء شد. یحیی بن هرثمه نیز با آن گرامی همراه بود. چون به سامراء رسیدند، متوکل نگذاشت امام همان روز داخل شهر شود و دستور دادن او را در جای نامناسبی به نام «خان الصعاليك» که جایگاه گدایان و مستمندان بود جای دهند. آن روز امام در آنجا ماند، آنگاه متوکل خانه‌ای جداگانه برای آن حضرت در نظر گرفت و امام را به آنجا منتقل ساخت و به ظاهر او را مورد احترام قرار داد و پنهان در صدد تضعیف و بدنام کردن امام بود؛ ولی توانایی آن را نداشت. [۲۷]. صالح بن سعید می‌گوید: روز ورود آن حضرت به خان الصعاليك خدمتش شرفیاب شدم و [صفحه ۴۷۳] عرض کردم: «فدای تو شوم، این ستمکاران در همه چیز می‌خواهند نور تو را خاموش سازند و در حق تو کوتاهی کنند تا آنجا که شما را در این کاروانسرای پست که کاروانسرای فقراست فرود آوردند». آن گرامی با دست به سویی اشاره کرد و فرمود: «این جا را بین ای سعید! من نگاه کردم باغهای آراسته و پر از میوه و جوی‌های جاری و حوریان و خدمتگزاران بهشتی همچون مرواریدهای پاکیزه و دست نخورده دیدم، حیران شدم و بسیار تعجب کردم. فرمود: «ما هر کجا باشیم این برای ماست، ای پسر سعید! ما در خان الصعاليك نیستیم». [۲۸]. امام هادی علیه‌السلام در مدت اقامت در سامراء رنجهای بسیار دید؛ به ویژه از سوی متوکل همواره مورد تهدید و آزار قرار می‌گرفت و با خطر روبرو بود. نمونه‌هایی که ذیلاً ذکر می‌کنیم حاکی از وضع خطیر امام در سامراء و گواه بر تحمل و استقامت و سرسختی آن عزیز در برابر طاغوت‌های ستمگر است. - صقر بن ابی دلف می‌گوید: هنگامی که امام هادی علیه‌السلام را به سامراء آوردند، من رفتم از حال او جويا شوم. زرافی دربان متوکل مرا دید و دستور داد وارد شوم. وارد شدم. پرسید: «برای چه کار آمده‌ای؟» گفتم: «خیر است...» گفت: «بنشین». نشستم، ولی هراسان شدم و سخت در اندیشه رفتم و به خود گفتم اشتباه کرده‌ام [که به چنین کار خطرناکی اقدام کرده و برای دیدار امام آمده‌ام]. زرافی مردم را دور کرد و چون خلوت شد، گفت: «چه کار داری و برای چه آمده‌ای؟» گفتم: «برای کار خیری». گفت: «گویا آمده‌ای از حال مولای خود خبر بگیری». گفتم: «مولای من کیست؟ مولای من خلیفه است!» گفت: «ساکت شو، مولای تو بر حق است، و مترس که من نیز بر اعتقاد تو هستم و او را امام می‌دانم». من خدای را سپاس گفتم، و آنگاه او گفت: «آیا می‌خواهی نزد او بروی؟» گفتم: «آری». گفت: «ساعتی بنشین تا صاحب البرید (پستچی، پیام آور) بیرون رود». وقتی که او بیرون رفت به غلامش گفت: «او را به حجره‌ای که آن علوی در آن زندانی است ببر [صفحه ۴۷۴] و نزد او واگذار و برگرد». وقتی به خدمت امام رسیدم، آن گرامی را دیدم بر حصیری نشسته و در برابرش قبر حفر شده‌ای است. سلام کردم. فرمود:

«بنشین». نشستیم. پرسید: «برای چه آمده‌ای؟» عرض کردم: «آمده‌ام از حال شما خبری بگیرم» و بر قبر نظر کردم و گریستم. فرمود: «گریان مباش که در این وقت آسیبی به من نمی‌رسد». من خدای را سپاس گفتم. آنگاه از معنای حدیثی پرسیدم و امام جواب فرمودند و پس از جواب، فرمودند: «مرا واگذار و بیرون برو که بر تو ایمن نیستم و بیم آن است که آزاری به تو رسانند». [۲۹]. - ابن جوزی عالم بزرگ اهل سنت می‌نویسد: یکبار از امام هادی علیه‌السلام نزد متوکل سعایت کردند که در منزل او اسلحه و نوشته‌ها و اشیاء دیگری است که از شیعیان او در قم به او رسیده و او عازم تهاجم بر دولت است. متوکل گروهی را به منزل آن گرامی فرستاد و آنان شبانه به خانه‌ی امام هجوم بردند ولی چیزی بدست نیاوردند، آنگاه امام را در اطافی تنها دیدند که در به روی خود بسته و جامه‌ای پشمین بر تن دارد و بر زمینی شنفرش نشسته و به عبادت خدا و تلاوت قرآن مشغول است. امام را به همان حال نزد متوکل بردند و به او گفتند: «در خانه‌اش چیزی نیافتیم و او را رو به قبله دیدیم که قرآن می‌خواند». متوکل چون امام را دید، عظمت و هیبت امام او را فرا گرفت و بی اختیار او را احترام کرد و در کنار خود نشاند و جام شرابی را که در دست داشت به آن حضرت تعارف کرد. امام سوگند یاد کرد و فرمود: «گوشت و خون من با چنین چیزی آمیخته نشده است، مرا معاف دار.» و او دست برداشت و گفت: «شعری بخوان!» امام فرمود: «من شعر کم از بردارم». گفت: «باید بخوانی». امام این اشعار را خواند: باتوا علی قتل الاجبال تحرسهم غلب الرجال فما اغتتهم القل و استزلوا بعد عز عن معاقلم فادعوا حفرا یا بش ما نزلوا ناداهم صارخ من بعد دفنهم این الاساور و التيجان و الحلل این الوجوه التي كانت منعمة من دونها تضرب الاستار و الكلل فافصح القبر عنهم حين سائلهم تلك الوجوه عليها الدود تنتقل [صفحه ۴۷۵] ترجمه: بر قله‌ی کوهسارها شب را به روز آوردند و مردان نیرومند از آنان پاسداری می‌کردند، ولی قله‌ها نتوانستند آنان را [از خطر مرگ] برهاند. پس از عزت از جایگاه‌های امن به پایین کشیده شدند و در گودالها [ی گور] جایشان دادند، [گور] چه بد منزلی برای آنها است! پس از آنکه به خاک سپرده شدند فریاد گری فریاد برآورد: کجاست آن دست بندها و تاج‌ها و لباس‌های فاخر؟ کجاست آن چهره‌های به ناز و نعمت پرورده که به احترامشان پرده‌ها می‌آویختند (بارگاہ و پرده و دربان داشتند)؟ گور به جای ایشان پاسخ داد: بر آن چهره‌ها هم اکنون کرهما راه می‌روند. تأثیر کلام امام علیه‌السلام چندان بود که متوکل به سختی گریست، چنانکه ریشش تر شد، و دیگر مجلسیان نیز گریستند و متوکل دستور داد بساط شراب را جمع کنند و چهار هزار درهم به امام تقدیم کرد و آن گرامی را با احترام به منزل بازگرداند. [۳۰].

هجومی دیگر به منزل امام

مردکی به نام بطحائی نزد متوکل از امام سعایت کرد که اموال و سلاح و نفرات فراهم آورده و قصد قیام دارد. متوکل به سعید حاجب، دستور داد با گروهی از لشکر پیاده و مبارزان شجاع، ناگهان به منزل امام هجوم ببرد و هر چه اموال و اسلحه بیابند ضبط کنند. سعید می‌گوید: هنگامی که مردم به خواب رفتند همراه گروهی از جنگاوران با نردبان‌هایی سراغ خانه‌ی آن حضرت رفتیم، و بر بام خانه برآمدیم و در را باز کردیم و با شمع‌ها و چراغ‌ها و مشعل‌ها هجوم بردیم و همه جای خانه را از بالا و پایین و گوشه و کنار جستجو کردیم. چیزی جز دو کیسه، یکی بزرگ و پر [از دینار] که مهر و موم شده بود و دیگری کوچک که در آن جز اندکی [دینار] نبود و نیز یک شمشیر در غلافی کهنه که آویخته بود، نیافتیم، و امام را دیدیم بر حصیری ایستاده و نماز می‌گزارد، جبه‌ای پشمین بر دوش و کلاهی بر سر داشت و به ورود و هجوم ما اعتنایی نکرد؛ دو کیسه [پول] و شمشیر را نزد متوکل بردم و گفتم آنچه از مال و اسلحه یافتیم این است، و جریان را به او گزارش دادم. [صفحه ۴۷۶] متوکل مهر مادر خویش را بر کیسه‌ای که پر [از دینار] بود دید. مادر خود را خواست و از او چگونگی را پرسید. مادرش گفت: «آنگاه که بیمار بودی نذر کردم اگر خدا به تو بهبودی بخشد، ده هزار دینار از مال خود به ابوالحسن (امام هادی علیه‌السلام) بدهم، و آن را در همین کیسه گذاشته نزد او فرستادم، و این مهر و موم، مهر و موم من است». و کیسه‌ی دیگر هم پانصد دیناری بود که متوکل قبلا برای حضرت فرستاده بود.

متوکل پانصد دینار دیگر بر پانصد دیناری که قبلاً داده بود افزود و به سعید حاجب گفت: «دو کیسه و شمشیر را به او بازگردان و از سوی ما عذرخواهی کن». سعید می‌گوید: «آنها را بازگردانم و عرض کردم: «امیر عذرخواهی می‌کند و پانصد دینار بر پانصد دینار قبلی افزوده است. و [ضمناً] مایلیم مرا عفو کنی چون من بنده و مأمورم و یارای سرپیچی از فرمان امیر را ندارم». آن گرامی فرمود: «... و سیعلم‌الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون؛ دیری نمی‌پاید که ستمگران در می‌یابند به کجا بازگشت می‌نمایند». [۳۱].

سرانجام حکومت ننگین متوکل پایان یافت و به تحریک پسرش، منتصر، گروهی از سپاهیان ترک، او را به همراه وزیرش فتح بن خاقان در حالی که به عیش و میگساری مشغول بودند به قتل رساندند [۳۲] و جهان را از وجود پلیدش پاک ساختند. منتصر، صبح همان شبی که متوکل به قتل رسید، خلافت را در دست گرفت و دستور داد برخی از کاخهای پدرش را خراب کردند. [۳۳] او نسبت به علویان آزاری نداشت و رأفت و عطوفت از خود نشان داد و اجازه داد به زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام بروند و به آنان نیکی و احسان می‌کرد [۳۴] و نیز دستور داد فدک را به اولاد امام حسن و امام حسین علیهما السلام بازگرداند و اوقاف مربوط به آل ابی طالب را آزاد سازند. [۳۵] دوران خلافت منتصر کوتاه و فقط شش ماه بود و در سال ۲۴۸ هجری درگذشت. [۳۶]. پس از او پسر عمویش مستعین، نوهی معصم، به خلافت رسید و همان روش خلفای سابق را در پیش گرفت؛ در حکومت او گروهی از علویان قیام کردند و کشته شدند. مستعین در برابر شورش سپاهیان ترک خود نتوانست مقاومت کند و شورشیان معتز را از زندان بیرون آوردند و با او بیعت کردند. کار معتز بالا گرفت و سرانجام مستعین حاضر به صلح [صفحه ۴۷۷] با معتز شد و معتز به ظاهر با او صلح کرد و او را به سامراء فراخواند و فرمان داد در بین راه او را کشتند. [۳۷] مستعین دست برخی از نزدیکان خود و سران ترک را در حیف و میل بیت‌المال باز گذاشته بود [۳۸] و نسبت به امامان معصوم ما رفتاری بسیار ناروا داشت. بنابر برخی روایات مورد نفرین امام حسن عسگری علیه‌السلام قرار گرفت و از بین رفت. [۳۹]. پس از مستعین، معتز پسر متوکل و برادر منتصر، خلافت را به دست گرفت. رفتار او نیز نسبت به علویان بسیار بد بود. در حکومت او گروهی از علویان کشته یا مسموم شدند و امام هادی علیه‌السلام نیز در زمان او به شهادت رسید. معتز سرانجام با شورش سران ترک و دیگران روبرو شد و شورشیان او را از کار برکنار کرده و پس از ضرب و جرح در سردابی افکندند و در آن را مسدود ساختند تا در همانجا به هلاکت رسید. [۴۰]. [صفحه ۴۷۸]

محدودیت امام و شهادت

هر اندیشمندی با نگاهی به زندگانی امام هادی علیه‌السلام در می‌یابد که آن گرامی در سراسر عمر با خفقان و محدودیت رنج‌آوری روبرو بوده است. البته این وضعیت منحصر به زمان او نبود؛ بلکه در تمام دوران بنی امیه و بنی عباس - جز زمان‌هایی محدود - وضع به همین منوال بود؛ خلفای غاصب، جامعه و مصالح آن را نادیده می‌گرفتند و مردم را وسیله‌ای در جهت منافع خود می‌پنداشتند. در حکومت خلفای ستمگر چنان رعب و وحشت حکمفرما بود که مردم جرأت و شهادت نداشتند علیه طاغوتها پیا خیزند و از رهبری امامان معصوم بهره بگیرند و حکومت راستین اسلام را برقرار سازند؛ به همین جهت رابطه‌ی امت با امام بسیار محدود بود و چنانکه گذشت حکومت وقت امام هادی علیه‌السلام را به اجبار از مدینه به مرکز خلافت آن روز یعنی سامراء آورد و آن بزرگوار را کاملاً تحت مراقبت نگهداشت. در عین حال امام با تحمل همه‌ی رنج‌ها و محدودیت‌ها هرگز به کمترین تفاهمی با ستمگران تن نداد بدیهی است که شخصیت الهی و موقعیت اجتماعی امام و نیز مبارزه‌ی منفی و عدم همکاری او با خلفا برای طاغوتها هراس آور و ناگوار بود و بنی عباس پیوسته از این مسأله رنج می‌بردند و سرانجام به تنها راه چاره رسیدند و آن خاموش کردن نور خدا و شهادت آن بزرگوار بود. بدین ترتیب، امام هادی علیه‌السلام نیز همانند نیاکان گرامیش به مرگ طبیعی از دنیا نرفت. و در زمان خلافت معتز عباسی مسموم گردید [۴۱] و در سوم ماه رجب سال ۲۵۴ [صفحه ۴۷۹] هجری رحلت فرمود و در

سامراء در خانه‌ی خویش به خاک سپرده شد. [۴۲] و قبر و حرم مطهرش همواره زیارتگاه دوستان او بوده است. معتز و اطرافیانش همچنان در صدد بودند خود را دوستار امام جلوه دهند و با شرکت در مراسم نماز و تدفین امام به نفع اغراض شوم خود بهره‌برداری کنند و با عوامفریبی بر جنایت خویش سرپوش بگذارند. اما به اعتقاد ما شیعیان، بر بدن یک امام، امام دیگری باید نماز بگذارد، به همین جهت پیش از آنکه جنازه‌ی مطهر امام را بیرون برند، امام حسن عسگری علیه‌السلام فرزند برومند امام هادی علیه‌السلام بر پدر شهید خود نماز خواند [۴۳] و بعد که جنازه بیرون آورده شد، معتز برادرش احمد بن متوکل را فرستاد تا بر پیکر پاک امام در خیابان ابی احمد نماز بخواند. در تشییع امام انبوه مردم شرکت کردند و جمعیت هر لحظه زیادتر می‌شد و گریه و شیون بالا می‌گرفت و پس از انجام مراسم، جنازه را به خانه‌ی آن حضرت بازگرداندند و در آنجا دفن کردند. [۴۴] «سلام الله و صلواته علیه و علی آبائه الطاهرین». [صفحه ۴۸۰]

کرامات و معجزات امام و ارتباط با غیب

اشاره

همچنانکه در بخش‌های پیش نیز گفته‌ایم؛ امامان معصوم علیهم‌السلام به جهت مقام عصمت و امامت از ارتباط ویژه با خدای متعال و جهان غیب برخوردار بوده‌اند و مانند پیامبران الهی معجزات و کراماتی داشته‌اند که مؤید مقام امامت و ارتباط آنان با خدا می‌بود. نمونه‌هایی از علم و قدرت الهی آن بزرگواران در موارد مناسب - باذن الله - بروز و ظهور می‌کرد، و موجب پرورش و تربیت پیروان و اطمینان خاطر آنان می‌شد و نیز حجت و دلیل آشکاری بر حقانیت آن گرامیان محسوب می‌گردید. از امام مکرم حضرت هادی علیه‌السلام نیز کرامات و معجزات بسیاری مشاهده شد که در کتب تاریخ و حدیث ثبت شده است و نقل همه‌ی آنها به کتابی جداگانه نیاز دارد و ما برای رعایت اختصار چند نمونه را ذکر می‌کنیم.

امامت و رهبری در سنین کودکی

همانطور که قبلاً یاد شد امام هادی علیه‌السلام پس از شهادت پدر گرامیش، در سن هشت سالگی بر مسند امامت قرار گرفت و این خود از روشنترین کرامات و معجزات است؛ چرا که حیات چنین مقام و مسئولیت خطیری که صرفاً الهی است نه تنها از کودک که حتی از مردان عاقل و بالغ نیز ساخته نیست. با توجه به اینکه علما و محدثین شیعه پس از شهادت و درگذشت هر یک از ائمه در مسائل گوناگون به امام بعدی مراجعه می‌نمودند و حتی گاهی او را آزمایش می‌کردند، و نیز بزرگان از علویان و اقوام امام که در سن کمال می‌بودند به خانه‌ی امام رفت و آمد و با او معاشرت داشتند؛ غیر ممکن است جز به خواست و تأیید خدا و جز در ارتباط با عصمت [صفحه ۴۸۱] و علم و قدرت الهی کودکی بتواند این مقام و مسند را در دست بگیرد و به همه‌ی سؤالات پاسخ صحیح دهد و در مشکلات رهبری کامل نماید؛ بدیهی است که حتی مردم عادی نیز کودک خردسال معمولی را از یک امام آگاه راهبر تمیز و تشخیص می‌دهند. نظیر همین وضعیت را حضرت امام جواد علیه‌السلام نیز داشته است و ما در شرح زندگی آن گرامی در مورد این که مقام آسمانی امامت مانند نبوت از سوی خداست و به سن و سال ارتباطی ندارد توضیح دادیم.

خبر از مرگ واثق خلیفه‌ی عباسی

خیران اسباطی می‌گوید: از عراق به مدینه رفتم و خدمت امام هادی علیه‌السلام شرفیاب شدم. آن گرامی از من پرسید: «واثق چگونه بود؟» عرض کردم: «فدایت شوم در عافیت بود و من از دیگران اطلاع و آگاهی بیشتری دارم، [زیرا] هم اکنون از راه می‌رسم».

فرمود: «مردم می‌گویند او مرده است». چون این موضوع را فرمود دریافتم منظور از مردم خود امام می‌باشد، آنگاه به من فرمود: «جعفر (متوکل) چه کرد؟» عرض کردم: «به بدترین وضعی در زندان بود». فرمود: «او خلیفه خواهد بود». آنگاه فرمود: «ابن زیات چه کرد؟» عرض کردم: «مردم با او بودند و امر، امر او بود». فرمود: «ریاست بر او شوم است». سپس قدری سکوت کرد و فرمود: «چاره‌ای جز اجرای تقدیرات و احکام الهی نیست. ای خیران! بدان که واثق مرد و جعفر متوکل بر جای او نشست و ابن زیات کشته شد». عرض کردم: «چه وقت؟ فدایت شوم». فرمود: «شش روز پس از بیرون آمدن تو». [۴۵]. و بیش از چند روز نگذشت که قاصد متوکل به مدینه رسید و جریان همان طور بود که امام هادی علیه‌السلام فرموده بود. [۴۶]. [صفحه ۴۸۲]

تکلم به زبان ترکی

ابوهاشم جعفری می‌گوید: هنگامی که «بغا» سردار سپاه واثق، برای دستگیری اعراب از مدینه عبور می‌کرد، در مدینه بودم. امام هادی علیه‌السلام به ما فرمود: «برویم تجهیزات این ترک را ببینیم». بیرون آمدیم و توقف کردیم. سپاه آماده‌ی او از نزد ما گذشتند و ترک رسید. امام با او چند کلمه به زبان ترکی صحبت کردند. او از اسب پیاده شد و پای مرکب امام را بوسید. ابوهاشم می‌گوید: «ترک را قسم دادم که با تو چه گفت». ترک پرسید: «این مرد پیامبر است؟» گفتم: «نه». گفت: «مرا به اسمی خواند که در کوچکی در بلاد ترک به آن نامیده می‌شدم و تا این ساعت هیچ کس از آن اطلاع نداشت». [۴۷].

فروتنی درندگان

شیخ سلیمان بلخی قندوزی، از علماء اهل تسنن، در کتاب ینابیع الموده می‌نویسد: مسعودی نقل کرده است که متوکل فرمان داد سه رأس از درندگان را به محوطه‌ی کاخ او آوردند. آنگاه امام هادی را به کاخ خود دعوت کرد و چون آن گرامی وارد محوطه‌ی کاخ شد دستور داد در کاخ را ببندند. اما درندگان دور امام می‌گشتند و نسبت به او اظهار فروتنی می‌کردند و امام با آستین خویش آنان را نوازش می‌کرد. سپس امام به بالا نزد متوکل رفت و مدتی با او صحبت کرد و بعد پایین آمد و باز درندگان همان رفتار قبلی را نسبت به امام تکرار کردند تا امام از کاخ خارج شد. بعدا متوکل هدیه‌ی بزرگی برای امام فرستاد. به متوکل گفتند: «پسر عمومی تو (امام هادی علیه‌السلام) با درندگان چنان رفتار کرد که دیدی، تو نیز همین کار را بکن!» گفت: «شما قصد قتل مرا دارید! و فرمان داد این جریان را فاش نسازند». [۴۸].

هیبت و عظمت امام

اشتر علوی می‌گوید: با پدرم در خانه‌ی متوکل بودیم، من در آن هنگام طفل بودم و جماعتی از آل ابو طالب و آل عباس و آل جعفر حضور داشتند. امام هادی علیه‌السلام وارد شد، همه‌ی آنان که در [صفحه ۴۸۳] خانه‌ی متوکل بودند به احترام او پیاده شدند. آن حضرت داخل خانه شد، برخی از حاضران به برخی دیگر گفتند: «چرا برای این جوان پیاده شویم، نه شریفتر از ماست و نه سنش بیشتر است؟ به خدا سوگند برای او پیاده نخواهیم شد!» ابوهاشم جعفری - که در آنجا حاضر بود - گفت: «به خدا سوگند وقتی او را ببینید به احترام او با حقارت پیاده خواهید شد». طولی نکشید که آن حضرت از منزل متوکل بیرون آمد. چون چشم حاضران به آن گرامی افتاد، همگی پیاده شدند. ابوهاشم گفت: «مگر نگفتید پیاده نمی‌شویم؟!». گفتند: «به خدا سوگند نتوانستیم خودداری کنیم؛ طوری که بی اختیار پیاده شدیم». [۴۹].

خبر از ضمیر و دعای مستجاب

در اصفهان مردی شیعی به نام عبد الرحمن می‌زیست، از او پرسیدند: «چرا این مذهب را برگزیده و به امامت امام هادی علیه‌السلام معتقد شده‌ای؟» گفت: «به جهت معجزه‌ای که از او دیدم؛ داستان چنین بود که من مردی فقیر و بی‌چیز بودم؛ ولی چون زبان و جرأت داشتم اهالی اصفهان در یکی از سالها مرا همراه گروهی نزد متوکل فرستادند تا دادخواهی کنیم. روزی بیرون خانه‌ی متوکل ایستاده بودیم که دستور احضار علی بن محمد بن رضا، از سوی متوکل صادر شد. من به یکی از حاضران گفتم: «این مرد کیست که دستور احضارش صادر شد». گفت: «این مرد علوی است و رافضیان او را امام می‌دانند - و اضافه کرد که - ممکن است خلیفه برای قتل دستور احضارش را داده باشد». گفتم: «از جای خود حرکت نمی‌کنم تا این مرد علوی بیاید و او را ببینم». ناگهان دیدم شخصی سوار بر اسب به سوی خانه‌ی متوکل می‌آید، مردم به نشانه‌ی احترام در دو طرف مسیر او صف کشیدند و او را تماشا می‌کردند. چون نگاهم بر او افتاد مهرش در دلم جا گرفت و نزد خود به دعای او مشغول شدم تا خدا شر متوکل را از او دفع نماید. آن حضرت از میان مردم می‌گذشت و نگاهش بر یال اسب خود بود و چپ و راست را نگاه نمی‌کرد و من پیوسته به دعای او مشغول بودم، چون به من رسید با تمام رو به سوی من متوجه شد و فرمود: «خدا دعای تو را پذیرفت و به تو طول عمر داد و مال و فرزندان تو را زیاد کرد». چون این را مشاهده کردم مرا لرزه فرا گرفت و در میان دوستانم افتادم. دوستانم پرسیدند: [صفحه ۴۸۴] «چه شد؟» گفتم: «خیر است» و چیزی نگفتم. هنگامی که به اصفهان بازگشتم خدا مال فراوان به من عطا کرد و امروز از اموال، آنچه در خانه دارم قیمتش به هزار هزار درهم می‌رسد، غیر از آنچه بیرون از خانه دارم، و ده فرزند یافته‌ام و عمرم نیز از هفتاد سال گذشته است. من به امامت آن مردی معتقدم که از دلم خبر داشت و دعایش در حق من مستجاب گردید». [۵۰].

حل مشکل همسایه

یونس نقاش در سامراء همسایه‌ی امام هادی علیه‌السلام بود و پیوسته به حضور امام شرفیاب می‌شد و به آن حضرت خدمت می‌کرد. یکبار در حالی که می‌لرزید، خدمت امام آمد و عرض کرد: «مولای من، وصیت می‌کنم با خانواده‌ام به نیکی رفتار نمایید». امام فرمود: «چه شده است؟» عرض کرد: «آماده‌ی مرگ شده‌ام!» امام با تبسم فرمود: «چرا؟» عرض کرد: «موسی بن بغا - (از سرداران و درباریان قدرتمند عباسی) - نگرینی به من داد تا بر آن نقشی بزنم و آن نگین از خوبی به قیمت در نمی‌آید. وقتی خواستم نقش کنم نگین شکست و دو قسمت شد. فردا روز وعده است که نگین را به او تسلیم نمایم؛ موسی بن بغا یا مرا هزار تازیانه می‌زند یا می‌کشد!» امام فرمود: «به منزل برو تا فردا چیزی جز خیر و خوبی پیش نمی‌آید». فردای آن روز، اول وقت، یونس در حالی که لرزه اندام او را فرا گرفته بود، خدمت امام آمد و عرض کرد: «فرستاده‌ی موسی بن بغا آمده انگشتر را می‌خواهد». فرمود: «نزد او برو چیزی جز خیر و خوبی نخواهد دید». عرض کردم: «مولای من، به او چه بگویم». امام با تبسم فرمود: «نزد او برو و آنچه به تو خبر می‌دهد بشنو، چیزی جز خیر نخواهی دید». یونس رفت و خندان بازگشت و عرض کرد: «مولای من، وقتی نزد او رفتم گفت دختران کوچک من برای این نگین با هم دعوا کردند، آیا ممکن است آن را دو نیم کنی تا دو نگین شود، [صفحه ۴۸۵] اگر این کار را انجام دهی تو را [به پادشاه این کار] بی‌نیاز سازم؟» امام علیه‌السلام خدا را ستایش کرد و به یونس فرمود: «به او چه گفتی؟» عرض کرد: «گفتم مهلت بده فکر کنم چطور این کار را انجام دهم». فرمود: «خوب جواب گفتی». [۵۱].

دستگیری از ابو هاشم

ابو هاشم جعفری می‌گوید: یکبار فقر شدیدی به من روی آورد. خدمت امام هادی علیه‌السلام شرفیاب شدم و چون اجازه دادند، نشستیم. فرمود: «ای ابا هاشم! شکر کدام یک از نعمت‌های خدا را که به تو عطا فرموده می‌توانی بجا آوری؟» من سکوت کردم و ندانستم چه بگویم. امام خود فرمود: «خدا به تو ایمان عطا کرد و به جهت آن بدنت را از آتش دوزخ بازداشت، خدا به تو صحت و

عافیت عطا کرد و تو را بر اطاعت خود یاری فرمود، خدا به تو قناعت عطا کرد و بدین وسیله آبروی تو را حفظ نمود». آنگاه فرمود: «ای ابا هاشم! من به این مطلب آغاز کردم؛ چون گمان می‌کنم تو می‌خواهی از کسی که این همه نعمت به تو عطا کرده است نزد من شکوه کنی. من دستور دادم صد دینار [طلا] به تو بدهند، آن را بگیر». [۵۲]. [صفحه ۴۸۶]

امام شناسی در گفتار حضرت هادی

اشاره

هریک از ائمه دوازده گانه‌ی ما - که همواره دروذهای خداوند بر انوار مقدس ایشان باد - نه تنها راهبر امت و بیانگر احکام اسلام و قرآن بودند، که امام معصوم در فرهنگ شیعی، نور الهی در زمین، و حجت کامله‌ی حق بر همه‌ی جهانیان و محور کاینات هستی، و واسطه‌ی فیض میان آفریدگار و آفریدگان، و آئینه‌ی نورانی کمالات ماورایی، و برترین قله‌ی فضایل انسانی، و مجموعه‌ی همه‌ی خیرها و نیکی‌ها، و تجلیگاه علم و قدرت خدای متعال، و نمونه‌ی کامل انسان واصل به خدا و معصوم و بری از سهو و نسیان و خطا، و در ارتباط با ملکوت گیتی و جهان غیب و فرشتگان، و آگاه به ماکان و مایکون دنیا و آخرت، و گنجینه‌ی اسرار الهی و وارث همه‌ی کمالات انبیاست؛ آری، وجود مبارک محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم مرکز پرگار وجود، و سیطره‌ی ولایت ارجمندشان فوق ولایت انبیاء و مرسلان و چنان است که برای غیر ایشان قابل درک نیست و به جعل خدای سبحان ویژه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت معصومین اوست، و هیچ طمع کننده‌ای در آن امکان طمع ندارد. آنچه در منزلت و مقام واقعی امامان معصوم برشمردیم و بیش از آن، بنابر نص کتاب الهی و روایات معتبر از پیامبر و ائمه علیهم السلام قابل اثبات است و در کتب مختلف بزرگان شیعه بررسی و بیان شده و این مختصر را مجال تطویل و ایراد دلیل نیست. مولای مکرّم ما دهمین خورشید آسمان امامت، امام ابوالحسن هادی علیه السلام بر ما شیعیان منت نهاده و انعام فرموده است که در گفتار شگرف و ژرف خویش در زیارتی به نام زیارت جامعه تکاور و سخن را در مرغزاری از معارف جانپور الهی به جولان در آورده و از دریای دانش خود بارانی در و گهر بر تارک دوستان راستین سلسله‌ی عزیز امامت نثار نموده و در خور عقول [صفحه ۴۸۷] ما و نه سزاوار حقیقت امام، گوشه‌هایی از طرائف بوستان خدا را حکایت فرموده است؛ و جان ما فدای خاک او باد که ما خاکیان را به شعاع فروزان سخن خویش با آسمان عظمت و جلال الهی آشنا ساخته و ما تشنگان زلال و لای آن گرامیان را به سرچشمه‌های بهشتی کوثر خدا رهنمون گشته است. امام عزیز حضرت هادی علیه السلام به خواهش یکی از دوستان و شیعیان، برای زیارت امامان معصوم علیهم السلام کلماتی را تعلیم فرموده‌اند که در یغمان می‌آید در این کتاب که از زندگی آن بزرگوار سخن می‌گوییم خوانندگان را از ذکر آن که در واقع آموزنده‌ی فهرستی از امام شناسی است محروم بداریم. برخی از بزرگان علماء این زیارت را بهترین زیارات جامعه دانسته‌اند. بزرگ مردانی چون شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هجری) آن را در کتاب من لا - یحضره الفقیه [۵۳] و کتاب عیون اخبار الرضا، [۵۴] و شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هجری) در کتاب تهذیب الاحکام [۵۵] نقل کرده‌اند. [۵۶]. شیوایی کلام و والایی مضمون و دانش و معرفتی که در آن موج می‌زند خود گویای اصالت این زیارت و معرف دانش ارجمند و الهی گوینده‌ی آنست. اینک با دروذهای مجدد بر روح تابناک امامان و حضرت هادی به نقل و ترجمه‌ی این کلام بلند می‌پردازیم. [۵۷] امید آنکه رهروان راه ائمه علیهم السلام از این گوهر فروزان گنجینه‌ی معارف شیعه غفلت ننمایند و در زیارت امامان بزرگوار چه در حرم آن عزیزان و چه از راه دور با این کلمات پر نور زیارت کنند. [صفحه ۴۸۸]

زیارت جامعه

موسی بن عبدالله نخعی می‌گوید: به امام هادی علیه‌السلام عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا مرا زیارتی بلیغ و کامل تعلیم فرما تا هرگاه خواستم یکی از شما را زیارت کنم آن را بخوانم». فرمود: «چون به آستانه [ای حرم ائمه] رسیدی بایست و شهادتین را بگو؛ یعنی بگو «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا صلی الله علیه و آله عبده و رسوله». و باید غسل کرده باشی و چون داخل حرم شدی و قبر را دیدی بایست و سی بار «الله اکبر» بگو، آنگاه اندکی پیش برو با آرامش دل و آرام تن و گامها را کوچک بردار، پس بایست و سی بار «الله اکبر» بگو، پس به قبر مطهر نزدیک شو و چهل بار «الله اکبر» بگو تا صد تکبیر تمام شود. آنگاه بگو: «السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و موضع الرسالة و مختلف الملائكة و مهبط الوحي و معدن الرحمة و خزان العلم و منتهی الحلم و اصول الکرم و قادة الامم و اولیاء النعم و عناصر الابرار و دعائم الاخيار و ساسة العباد و ارکان البلاد و ابواب الايمان و امناء الرحمان و سلالة النبیین و صفوة المرسلین و عتره خیره رب العالمین و رحمة الله و برکاته؛ سلام بر شما ای خاندان نبوت، و جایگاه رسالت، و محل رفت و آمد فرشتگان، و نزولگاه وحی، و معدن رحمت و خزانه داران علم، و نهایت بردباری و حلم، و ریشه‌های کرامت و پیشوایان امتهما، و صاحبان نعمتها، و ریشه‌های نیکوکاران، و پایه‌های خوبان، و سرپرست بندگان خدا و نقطه‌ی اتکاء شهرها، و درهای ایمان، و امینهای خدای رحمان، و چکیده‌ی پیامبران و برگزیده‌ی مرسلمان، و خاندان پیامبر برگزیده‌ی پروردگار جهانیان، و رحمت خدا و برکات او بر شما باد». «السلام علی ائمة الهدی و مصابیح الدجی و اعلام التقی و ذوی النهی و اولی الحجی و کھف الوری و ورثة الانبیاء و المثل الاعلی و الدعوة الحسنی و حجج الله علی اهل الدنیا و الاخرة و الاولی و رحمة الله و برکاته؛ سلام بر امامان هدایت، و چراغ‌های تاریکی‌ها، و پرچم‌های پرهیزکاری، و صاحبان عقل و دارندگان خرد، و پناهگاه مردمان، و وارثان پیامبران، و نمونه‌ی برتر، و دعوت بهتر و حجت‌های خداوند بر جهانیان و اهل عالم پسین و پیشین، و رحمت خدا و برکات او بر شما باد». «السلام علی محال معرفة الله و مساکن برکة الله و معادن حکمة الله و حفظة سر الله و حمله کتاب الله و اوصیاء نبی الله و ذریة رسول الله صلی [صفحه ۴۸۹] الله علیه و آله و رحمة الله و برکاته؛ سلام بر جایگاه‌های معرفت خدا، و مواضع برکت خدا، و معادن حکمت خدا، و رازداران خدا، و حاملان کتاب خدا، و جانشینان پیامبر خدا، و فرزندان رسول خدا، درود خدا بر او و خاندان او، و رحمت خدا و برکات او بر شما باد». «السلام علی الدعاء الی الله و الادلاء علی مرضات الله و المستقرین فی امر الله و التامین فی محبة الله و المخلصین فی توحید الله و المظهرین لامر الله و نهیه و عباده المکرمین الذین لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعلمون و رحمة الله و برکاته؛ سلام بر داعیان به سوی خدا، و رهنمایان بر خشنودی خدا، و استواران در امر خدا، و کاملان در دوستی خدا، و اخلاص و رزان در توحید خدا، و آشکار کنندگان امر و نهی خدا و بندگان گرامی او که در گفتار بر او پیشی نگیرند و به فرمان او عمل کنند و رحمت خدا و برکات او بر شما باد». «السلام علی الائمة الدعاء و القادة و الهداء و السادة الولاة و الذادة الحماة و اهل الذکر و اولی الامر و بقیة الله و خیرته و حزیه و عیبة علمه و حجتہ و صراطه و نوره و برهانه و رحمة الله و برکاته؛ سلام بر امامان دعوت کننده، و پیشوایان راهنما، و سروران سرپرست، و دفاع کنندگان حمایت کننده، و «اهل ذکر»، و «اولی الامر» و [لطف] مانده‌ی خدا، و برگزیده‌ی او، و حزب او، و جایگاه دانش او، و حجت او، و راه او، و نور او، و برهان او و رحمت خدا و برکات او بر شما باد». «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له کما شهد الله لنفسه و شهدت له ملائکته و اولو العلم من خلقه لا اله الا هو العزیز الحکیم و اشهد ان محمدا عبده المنتجب و رسوله المرتضی ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون، گواهم که خدایی جز الله نیست که یگانه است و شریکی ندارد؛ همچنانکه خدا بر خویش گواهی داده و گواهی دادند برای او فرشتگان او، و صاحبان علم از آفریدگانش؛ معبودی نیست جز او که عزیز و حکیم است، و گواهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده‌ی برگزیده و رسول پسندیده‌ی اوست که او را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه‌ی دین‌ها غلبه دهد؛ هر چند مشرکان را بد آید». «واشهد انکم الائمة الراشدون المهديون المعصومون المکرمون المقربون المتقون الصادقون المصطفون المطيعون لله القوامون بامرہ العاملون بارادته الفائزون بکرامته اصطفاکم بعلمه و ارتضاکم لغیبه و اختارکم لسره و اجتیبکم بقدرته و

اعزکم بهداه و خصکم بیرهانه و انتجبکم لنوره و ایدکم بروحه و رضیکم خلفاء فی ارضه و حججا علی بریته و انصارا لدینه و حفظة لسره و خزنة لعلمه و مستودعا لحکمته و تراجمه لوحیه و ارکانا لتوحیده و [صفحه ۴۹۰] شهداء علی خلقه و اعلاما لعباده و منارا فی بلاد و ادلاء علی صراطه عصمکم الله من الزلل و آمنکم من الفتن و طهرکم من الدنس و اذهب عنکم الرجس و طهرکم تطهیرا؛ و گواهم که شما امامان راهنما، هدایت یافته، معصوم، بزرگوار، مقرب، پرهیزکار، راستگو، برگزیده و فرمانبر خداوندید که استواران به امر اوید، و کارکنان به اراده‌ی او، و رسندگان به بزرگداشت او؛ شما را به علم خویش برگزید و برای غیب خویش پسندید، و برای سر خویش اختیار فرمود، و به قدرت خود برگزید، و به هدایت خود سربلند ساخت و به برهان خود مخصوص گردانید، و برای نور خویش انتخاب کرد، و با روح خود تأییدتان نمود، و پسندید که شما خلفای او در زمینش باشید و حجت‌های او بر آفریدگانش و یاران دینش و نگهبانان سرش و خزانه داران علمش و امانت داران حکمتش و ترجمان‌های وحیش و بنیان‌های توحیدش و گواهان بر خلقش و پرچم‌های برافراشته برای بندگانش و نشان بلند روشن در شهرهایش، و رهنمایان بر صراطش. خداوند از لغزشها نگاهتان داشت، و از فتنه‌ها ایمن و آسوده‌تان ساخت، و از آلودگی پاکتان نمود و پلیدی را از شما دور کرد و پاکتان ساخت پاک ساختنی». «فعظمتم جلاله و اکبرتم شأنه و مجدتم کرمه و ادمتم ذکره و وکدتم میثاقه و احکمتم عقد طاعته و نصحتم له فی السر و العلانیة و دعوتم الی سبیلہ بالحکمة و الموعظة الحسنه و بذلتم انفسکم فی مرضاته و صبرتم علی ما اصابکم فی جنبه و اقمتم الصلاة و آیتیم الزکاة و امرتم بالمعروف و نهیتیم عن المنکر و جاهدتم فی الله حق جهاده حتی اعلتتم دعوته و بینتم فرائضه و اقمتم حدوده و نشرتم شرایع احکامه و سننتم سنته و صرتم فی ذلک منه الی الرضا و سلمتم له القضاء و صدقتم من رسله من مضمی؛ پس شما نیز جلال او را عظیم شناختید، و شأن او را بزرگ داشتید، و کرمش را تمجید کردید، و ذکرش را ادامه دادید، و پیمان‌ش را محکم نمودید، و معاهده‌ی اطاعتش را استوار ساختید، و در پنهان و آشکار برای او با خلوص بودید، و به راه او با حکمت و پند نیکو دعوت نمودید، و جان‌هایتان را برای رضایت او فدا ساختید و بر آنچه در کنار او به شما رسید شکیبائی ورزیدید، و نماز را بپا داشتید، و زکات را پرداختید، و امر به معروف و نهی از منکر نمودید، و در راه خدا چنانکه شایسته‌ی جهاد برای اوست جهاد کردید، تا دعوتش را آشکار ساختید و واجباتش را بیان نمودید، و حدودش را اقامه کردید، و دستورات احکامش را نشر دادید، و راه خدا را مشخص نمودید، و در آن به رضای او نائل شدید، و به قضای او تن دادید، و پیامبران گذشته‌اش را تصدیق کردید». [صفحه ۴۹۱] «فالراغب عنکم مارق و اللازم لکم لاحق و المقصر فی حقکم زاهق و الحق معکم و فیکم و منکم و الیکم و انتم اهله و معدنه و میراث النبوة عندکم و ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم و فصل الخطاب عندکم و آیات الله لدیکم و عزائم فیکم و نوره و برهانه عندکم و امره الیکم من الا-کم فقد والی الله و من عاداکم فقد عادی الله و من احبکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض الله و من اعتصم بکم فقد اعتصم بالله؛ پس روگردان از شما از دین بیرون رفته است، و ملازم شما [به دین] رسیده است، و کوتاهی کننده‌ی در حق شما نبود است، و حق با شما و در شما و از شما و به سوی شماست، و شما اهل آن و معدن آنید، و میراث نبوت نزد شماست، و بازگشت خلق به سوی شما، و حسابشان با شما، و فصل الخطاب (حکمت قاطع حق) نزد شماست، و آیات خدا پیش شما، و اراده‌های خدا در شما، [۵۸] و نور و برهانش نزد شما، و فرمانش به سوی شماست. آنکه با شما دوستی کند با خدا دوستی نموده و آنکه با شما دشمنی ورزد با خدا دشمنی کرده و آنکه شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته و آنکه با شما کینه ورزد با خدا کینه ورزی کرده، و آنکه به شما تمسک جوید، به خدا تمسک جسته است.» «انتم الصراط الاقوم و شهداء دار الفناء و شفعاء دار البقاء و الرحمة الموصولة و الایة المخزونة و الامانة المحفوظة و الباب المبتلی به الناس من اتیکم نجی و من لم یاتکم هلک الی الله تدعون و علیه تدلون و به تؤمنون و له تسلمون و بامرہ تعملون و الی سبیلہ ترشدون و بقوله تحکمون سعد من والاکم و هلک من عاداکم و خاب من جحدکم و ضل من فارقکم و فاز من تمسک بکم و امن من لجأ الیکم و سلم من صدقکم و هدی من اعتصم بکم من اتبعکم فالجنة مأویه و من خالفکم فالنار مثویه و من

جحدکم کافر و من حاربکم مشرک و من رد علیکم فی اسفل درک من الجحیم؛ شما باید صراط متین تر و گواهان سرای فانی دنیا و شفیعان سرای جاوید آخرت، و رحمت پیوسته و متصل، و آیت [نفیس الهی] که نیک نگهداری می‌شود و امانت محفوظ و دری که مردم به آن [صفحه ۴۹۲] آزمایش شوند. آنکه به سوی شما آمد، نجات و آنکه نیامد، هلاک شد. به سوی خدا دعوت می‌کنید و بر او دلالت می‌نمایید و به او ایمان دارید، و برای او تسلیم هستید، و به فرمان او عمل می‌کنید، و به راه او ارشاد می‌نمائید و به گفته‌ی او حکم می‌کنید. سعادت‌مند شد آنکه با شما دوستی ورزید، و هلاک شد آنکه با شما دشمنی کرد، و نومید شد آنکه شما را انکار نمود، و گمراه گردید آنکه از شما جدا شد، و کامیاب گردید آنکه به شما تمسک جست، و ایمن گشت آنکه به شما پناه آورد، و سالم ماند آنکه شما را تصدیق نمود، و هدایت یافت آنکه به شما چنگ زد، و آنکه از شما پیروی کرد بهشت جای اوست، و آنکه با شما مخالفت ورزید آتش دوزخ مأوای اوست و هر که شما را انکار نماید کافر و هر که با شما بجنگد مشرک است، و هر که بر شما رد کند و نپذیرد در پست‌ترین طبقه‌ی دوزخ خواهد بود. «اشهد ان هذا سابق لکم فیما مضی و جار لکم فیما بقی و ان ارواحکم نورکم و طینتکم واحده طابت و طهرت بعضها من بعض خلقکم الله انوارا فجعلکم الله انوارا فجعلکم بعرضه محدقین حتی من علینا بکم فجعلکم فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ و جعل صلواتنا علیکم و ما خصنا به من ولایتکم طیباً لخلقتنا و طهاره لانفسنا و تزکیه لنا و کفاره لانفسنا و تزکیه لنا و کفاره لذنوبنا فکنا عنده مسلمین بفضلکم و معروفین بتصدیقنا ایاکم فیبلغ الله بکم اشرف محل المکرمین و اعلى منازل المقربین و ارفع درجات المرسلین حیث لا یلحقه لاحق و لا یفوقه فائق و لا یسبقه سابق و لا یطعم فی ادراکه طامع حتی لا- یبقی ملک مقرب و لا- نبی مرسل و لا صدیق و لا شهید و لا عالم و لا جاهل و لا دنی و لا فاضل و لا مؤمن صالح و لا فاجر طالح و لا جبار عنید و لا شیطان مرید و لا خلق فیما بین ذلک شهید الا عرفهم جلاله امرکم و عظم خطرکم و کبر شأنکم و تمام نورکم و صدق مقاعدکم و ثبات مقامکم و شرف محلکم و منزلتکم عنده و کرامتکم علیه و خاصتکم لدیه و قرب منزلتکم منه؛ گواهم که این مقام برای شما در گذشته بوده و در آنچه باقی مانده است جریان دارد، و گواهم که ارواح شما و نور شما و سرشت شما یکی است، پاک و پاکیزه است، همه از یک سنخید و از یکدیگرید، خداوند شما را نورهایی آفرید پس شما را به گرد عرش خود محیط گردانید تا آنگاه که بر ما به وسیله‌ی شما منت نهاد و شما را در خانه‌هایی قرار داد که خدا اذن فرموده رفیع باشند و نامش در آنها برده شود، و صلوات بر شما و دوستی شما را که بدان مخصوصمان فرمود [موجب] پاکیزگی خلقت ما و طهارت جانهای ما و تزکیه‌ی ما و کفاره‌ی گناهان ما قرار داد، پس ما در پیشگاه او به فضیلت شما معترف گشتیم، و به تصدیق شما [صفحه ۴۹۳] شناخته شدیم؛ پس خداوند شما را به شریف‌ترین جایگاه مکرمان و به بالاترین مراتب مقربان و رفیع‌ترین درجات مرسلان رساند، آنجا که هیچ رسنده‌ای بدان نرسد و هیچ برتری جویی بر آن برترین نیابد و هیچ پیشروی بر آن پیشی نگیرد و هیچ طمعکاری به ادراک آن طمع نورزد؛ تا آنجا که باقی نماند هیچ فرشته‌ی مقربی و نه پیامبر مرسلی و نه صدیقی و نه شهیدی و نه عالمی و نه جاهلی و نه پستی و نه ارجمندی، و نه مؤمن شایسته‌ای و نه بدکار فاسدی، و نه جبار باطل پیشه‌ای و نه شیطان سرکشی، و نه خلقی که در میان این‌ها حضور دارد؛ جز آنکه خداوند به او شناساند جلالت امر شما را، و عظمت شرف شما را، و بزرگی شأن شما را، و تمامیت نور شما را، و درستی جایگاه‌های شما را، و استواری مقام شما را، و شرافت منزلت شما را نزدش، و کرامتتان را پیش او، و ویژگیتان را در پیشگاه او، و نزدیک بودنتان را به او. «بابی انتم و امی و اهلی و مالی و اسرتی اشهد الله و اشهدکم انی مؤمن بکم و بما آمنتکم به کافر بعدوکم و بما کفرتم به مستبصر بشأنکم و بضلاله من خالفکم موال لکم و لاولیائکم بغض لاعدائکم و معاد لهم سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم محقق لما حقیقتکم مبطل لما ابطلتم مطیع لکم عارف بحقیقتکم مقرر بفضلکم محتمل لعلمکم محتجب بدمتکم معترف بکم مؤمن بایابکم مصدق برجعتکم منتظر لامرکم مرتقب لدولتکم آخذ بقولکم عامل بامرکم مستجیر بکم زائر لکم عائد بقبورکم مستشفع الی الله عزوجل بکم و متقرب بکم الیه و مقدمکم امام طلبتی و حوائجی و ارادتی فی کل احوالی و اموری مؤمن بسرکم و علانیتکم و شاهدکم و غائبکم و اولکم و آخرکم و مفوض فی ذلک کله الیکم و

مسلم فيه معكم و قلبی لكم مسلم و رأیی لكم تبع و نصرتی لكم معده حتی یحیی الله تعالی دینه بكم و یردكم فی ایامه و یرحمکم بعدله و یمکنکم فی ارضه؛ پدرم فدایتان باد و مادرم و خانواده‌ام و مالم و خویشاوندانم، خدا را گواه می‌گیرم و شما را که مؤمنم به شما و به آنچه شما به آن مؤمنید، و کافر به دشمن شما و به آنچه به آن کافرید. بینایم به شأن شما و به گمراهی آنکه با شما مخالفت نماید. دوستدارم برای شما و دوستدارانتان، و کینه ورزم برای دشمنانتان و دشمن آنانم. صلح و سازش دارم با هر که با شما صلح و سازش دارد، و در جنگم با هر که با شما بجنگد. تثبیت می‌کنم هر چه را شما تثبیت نمایید و باطل می‌کنم آنچه را شما باطل نمائید. مطیع شمایم، شناسای حق شمایم، اقرار به فضل شما دارم، بردارنده و پذیرای علم شمایم، در زیر پوشش امان شما پناهنده‌ام، معترف به شمایم، معتقد به بازگشت شمایم، تصدیق کننده‌ی رجعت شمایم، منتظر امر شمایم، آماده‌ی در [صفحه ۴۹۴] انتظار دولت شمایم، گیرنده‌ی گفتار شمایم، عمل کننده‌ی به فرمان شمایم، پناه خواه شمایم، زیارت کننده‌ی شمایم، پناهنده به قبرهای شمایم، در پیشگاه خدای عزیز و جلیل شما را شفیع قرار می‌دهم و به وسیله‌ی شما به درگاهش تقرب می‌جویم، و شما را جلوی خواستها و حوائج و مرادهایم در همه‌ی احوال و امورم قرار می‌دهم، مؤمنم به پنهان شما و آشکار شما و حاضر شما و غائب شما و اول شما و آخر شما، و در همه‌ی این امور کار را به شما وا می‌گذارم و در آن همراه شما تسلیمم، و دلم تسلیم و پذیرای شماست، و رأیم پیرو شما، و یاریم آماده برای شما، تا خدای متعال دینش را به شما زنده و شما را در روزگار حکومتش بازگرداند، و شما را برای عدلش ظاهر سازد، و در زمینش توانا نماید و قدرت دهد». «فمعکم معکم لامع غیرکم آمنت بکم و تولیت آخرکم بما تولیت به اولکم و برئت الی الله عزوجل من اعدائکم و من الجبت و الطاغوت و الشیاطین و حزبهم الظالمین لکم الجاحدین لحقکم و المارقین من ولائکم و الغاصبین لارثکم الشاکین فیکم المنحرفین عنکم و من کل ولیجئ دونکم و کل مطاع سواکم و من الائمة الذین یدعون الی النار فبتنی الله ابدا ما حییت علی موالیکم و محبتکم و دینکم و وفقنی لطاعتکم و رزقنی شفاعتکم و جعلنی من خیار موالیکم التابعین لما دعوتم الیه و جعلنی ممن یقتص آثارکم و یسلک سبیلکم و یرحمکم و یحشر فی زمتم و یکر فی رجعتکم و یملک فی دولتکم و یشرف فی عافیتکم و یمکن فی ایامکم و تقر عینه غدا برؤیتکم؛ پس با شما با شما [هستم]، و نه با غیر شما، ایمان آوردم به شما و ولایت آخرین شما را پذیرفتم به همانگونه که ولایت نخستین شما را پذیرفته‌ام، و به سوی خدای عزیز و جلیل از دشمنانتان و از «جبت» و «طاغوت» و شیطانها و حزب ستمکارشان به شما، که منکران حق شما و بیرون رفتگان از ولایت شما و غاصبان ارث شما و شک کنندگان درباره‌ی شما و منحرفان از شما بیزاری می‌جویم، و بیزارم از هر محرم رازی جز شما و هر اطاعت شونده‌ای غیر از شما، و از پیشوایانی که به سوی آتش دعوت می‌کنند، پس خداوند مرا همیشه تا زنده‌ام بر مهرورزی با شما و دوست داشتن شما و بر دین شما پابرجا دارد، و برای اطاعت شما موفق سازد، و شفاعت شما را روزیم گرداند، و مرا از بهترین دوستانتان که پیرو آنچه شما به آن دعوت کنید هستند قرار دهد، و مرا از جمله‌ی کسانی قرار دهد که دنباله رو آثار شما هستند و به راه شما می‌روند و به هدایت شما هدایت می‌یابند و در جرگه‌ی شما محشور می‌شوند و در رجعت شما باز گردانده می‌شوند و در دولت شما قدرتمند می‌گردند و در دوران آسایش و عافیت شما مورد احترام قرار می‌گیرند و در روزگار شما توانایی و منزلت [صفحه ۴۹۵] می‌یابند و فردا چشمانشان به دیدار شما روشن می‌گردد». «بابی انتم و امی و نفسی و اهلی و مالی من اراد الله بدء بکم و من وحده قبل عنکم و من قصده توجه بکم موالی لا احصی ثنائکم و لا ابلیغ من المدح کنهکم و من الوصف قدرکم و انتم نور الاخیار و هداة الابرار و حجج الجبار بکم فتح الله و بکم یختم و بکم ینزل الغیث و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه و بکم ینفس الهم و یکشف الضر و عندکم ما نزلت به رسله و هبطت به ملائکته و الی جدکم (و فی زیارة امیر المؤمنین قل: و الی اخیک) بعث الروح الامین آتاکم الله ما لم یوت احدا من العالمین طاطا کل شریف لشرفکم و بضع کل متکبر لطاعتکم و خضع کل جبار لفضلکم و ذل کل شیء لکم و اشرفت الارض بنورکم و فاز الفائزون بولایتکم بکم یسلک الی الرضوان و علی من جحد ولائکم غضب الرحمان؛ پدرم فدایتان باد و مادرم و خودم و خانواده‌ام و مالم، هر کس خدا را

بخواهد به شما آغاز می‌کند، هر کس او را یگانه خواند از شما بپذیرد، و هر کس قصد او کند، به شما رو آورد. ای موالی من، شمارش ثنای شما را نمی‌توانم و حقیقت شما را به مدح کردن و قدر و منزلت شما را به توصیف نمودن نمی‌رسم و درک نمی‌کنم، و شما نور خوبان و رهنمایان نیکان و حجت‌های خداوند مقتدرید، خداوند به سبب شما [آفرینش را] آغاز کرد و به سبب شما پایان می‌بخشد، و به سبب شما باران فرو می‌فرستد، و به سبب شما آسمان را نگه می‌دارد که بر زمین نیفتد مگر به اذن او، و به سبب شما اندوه را می‌برد و سختی را برطرف می‌فرماید، و نزد شماست آنچه فرستادگان و فرشتگان فرود آورند، و بر جد شما (و در زیارت امیر مؤمنان علی علیه السلام بگو: به برادر تو) روح الامین (جبرئیل) مبعوث شد. خداوند به شما عطا فرموده آنچه به هیچ کس از جهانیان عطا نکرده است، هر شریفی در برابر شرافت شما سر فرود آورده و هر متکبری به اطاعت شما گردن نهاده و هر جباری در برابر فضل و برتری شما فروتنی کرده و همه چیز برای شما خوار و ذلیل گشته است، و زمین به نور شما تابان گشته و رستگاران به ولایت شما رستگار شدند؛ بوسیله‌ی شما به سوی رضوان (بهشت) رهسپرده شود، و بر آنکه ولایت شما را انکار نماید خشم خدای رحمان باشد. «بابی انتم و امی و نفسی و اهلی و مالی ذکرکم فی الذاکرین و اسماؤکم فی الاسماء و اجسادکم فی الاجساد و ارواحکم فی الارواح و انفسکم فی النفوس و آثارکم فی الاثار و قبورکم فی القبور فما احلی اسماءکم و اکرم انفسکم و اعظم شانکم و اجل خطرکم و او فی عهدکم و اصدق وعدکم کلامکم نور و امرکم رشد و وصیتکم التقوی و فعلکم الخیر و عادتکم الاحسان و سجیتکم الکریم و شأنکم [صفحه ۴۹۶] الحق و الصدق و الرفق و قولکم حکم و حتم و رأیکم علم و حلم و حرم ان ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و ماویه و منتهاه؛ پدرم و مادرم و جان و اهل و مالم فدای شما باد؛ فدای یاد شما در [زبان] یاد کنندگان و فدای نامهای شما در میان نامها و جسدهای شما در میان جسدها و ارواحتان در میان سایر ارواح و نفوس شما در میان سایر نفوس و آثار شما در میان سایر آثار و قبور شما در میان سایر قبرها؛ [۵۹] پس چه شیرین است نامهای شما، و چه گرامی است نفوس شما، و چه بزرگ است شأن شما، و چه والاست منزلت شما، و چه با وفاست پیمان شما و چه راست است وعده‌ی شما، کلامتان نور، و فراماتان هدایت، و سفارشتان تقوی، و کارتان خیر، و شیوه‌تان نیکی، و خویتان کرم، و شأنتان حق و راستی و مدارا، و گفتارتان محکم و قاطع، و رأیتان دانش و بردباری و اندیشمندی است؛ اگر خیر یاد شود آغاز و ریشه و شاخه و معدن و جایگاه و نهایت آنید.» «بابی انتم و امی و نفسی کیف اصف حسن ثنائکم و احصی جمیل بلائکم و بکم اخرجنا الله من الذل و فرج عنا غمرات الکروب و انقذنا من شفا جرف الهلکات و من النار بابی انتم و امی و نفسی بموالیاتکم علمنا الله معالم دیننا و اصلح ما کان فسد من دنیانا و بموالیاتکم تمت الکلمه و عظمت النعمه و ائتلفت الفرقه و بموالیاتکم تقبل الطاعه المفترضه و لکم الموده الواجبه و الدرجات الرفیعه و المقام المحمود و المکان المعلوم عند الله عزوجل و الجاه العظیم و الشأن الکبیر و الشفاعه المقبوله ربنا آمانا بما انزلت و اتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمه انک انت الوهاب سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا؛ پدرم فدایتان باد و مادرم و خودم، چگونه نیکویی ثنای شما را - [نسبت به خدا] وصف کنم و زیبایی احسانتان را برشمرم، و به سبب شما، خداوند ما را از ذلت و خواری بیرون آورد، و از سختی‌های گرفتاری‌ها نجات بخشید، و از لبه پرتگاه هلاکتها و از آتش دوزخ نجاتمان داد. پدرم فدایتان باد و مادرم و خودم، به دوستی و ولایت شما خداوند دانستن‌های دینمان را به ما آموخت، و آنچه از امور دنیامان تباه شده بود اصلاح فرمود، و به دوستی و ولایت شما کلمه - (ایمان) - تمام شد و نعمت بزرگ گردید، و جدایی به الفت مبدل گشت؛ و به دوستی و ولایت شما عبادت واجب پذیرفته می‌شود، و برای شماست دوستی واجب و درجات رفیع و مقام ستوده و پسندیده و مکان و منزلت معلوم نزد [صفحه ۴۹۷] خدای عزیز و جلیل، و آبروی بزرگ و شأن عظیم و شفاعت پذیرفته. پروردگارا! به آنچه فرو فرستادی ایمان داریم، و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیروی می‌کنیم، پس ما را از زمره‌ی شاهدان بر رسالت بنویس. پروردگارا! دلها ما را بعد از آنکه هدایتمان فرمودی ملغزان و از نزد خود به ما رحمتی ببخش که تو بسیار بخشنده‌ای. منزله است پروردگارا ما همانا وعده‌ی پروردگارا ما شدنی

است». «یا ولی الله ان بینی و بین الله عزوجل ذنوبیا لا یاتی علیها الا رضاکم فلیحق من ائتمنکم علی سره و استرعاکم امر خلقه و قرن طاعتکم بطاعته لما استوهبتم ذنوبی و کنتم شفعا ئی فانی لکم مطیع من اطاعکم فقد اطاع الله و من عصاکم فقد عصی الله و من احبکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض الله؛ ای ولی خدا، به راستی میان من و خدای عزیز و جلیل، گناهای من است که جز رضایت شما آن را بر نمی‌دارد؛ پس به حق آنکه شما را امین سر خویش قرار داد و مأمور رعایت و نگهداری امور خلق خود ساخت و اطاعت شما را با اطاعت خود قرین نمود، که بر گناهانم بخشش جوید و شفیعان من باشید، که من مطیع شمایم، و هر کس از شما اطاعت کند از خدا اطاعت کرده، و هر کس شما را نافرمانی نماید، خدا را نافرمانی نموده، و هر کس شما را دوست دارد خدا را دوست داشته، و هر کس با شما دشمنی کند با خدا دشمنی کرده است». «اللهم انی لو وجدت شفعا اقرب الیک من محمد و اهل بینه الاخیار و الائمه الابرار لجعلتهم شفعا ئی فبحقهم الذی اوجبت لهم علیک اسألک ان تدخلنی فی جملة العارفین بهم و بحقهم و فی زمره المرحومین بشفاعتهم انک ارحم الراحمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و سلم کثیرا و حسبنا الله و نعم الوکیل؛ بار خدایا، من اگر شفیعانی نزدیکتر به تو از محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان برگزیده‌ی او که امامان نیکوکارند می‌یافتم آنان را شفیعان خود قرار می‌دادم، پس به حقی که برای آنان بر خود لازم ساختی از تو می‌خواهم که مرا در جمله‌ی عارفان به آنان و به حق آنان و در زمره‌ی رحمت شدگان به شفاعت آنان وارد سازی، که همانا تو ارحم الراحمینی. خداوند بر محمد و خاندان پاکش درود فرستد و سلام بسیار برایشان نثار فرماید، و خدا ما را کافی و سرپرست و وکیل خوبی است». [صفحه ۴۹۸]

شاگردان امام

اشاره

با آنکه جو اختناق و ستم، امکان استفاده از امام را بسیار محدود می‌ساخت؛ در عین حال برخی از مشتاقان معارف قرآن و اهل بیت علیهم السلام توانستند به قدر ظرفیت خویش از حضرت امام هادی علیه السلام کسب فیض نمایند و به مراتب عالی ایمان و معرفت نائل شوند. شیخ طوسی ۱۸۵ نفر از کسانی را که از امام هادی علیه السلام روایت کرده‌اند نام می‌برد که در میان آنان چهره‌های درخشانی به چشم می‌خورد و ما ذیلا برخی را به اختصار معرفی می‌کنیم.

حضرت عبد العظیم حسنی

- از بزرگان راویان و دانشمندان بود، و در زهد و تقوی مقام والایی داشت، برخی از اصحاب بزرگ امام ششم و هفتم و هشتم علیهم السلام را درک کرده بود و خود از شاگردان و راویان نام آور امام جواد و امام هادی محسوب می‌شد. - صاحب بن عباد می‌نویسد: «عبد العظیم حسنی در امور دین آگاه و به مسائل مذهبی و احکام قرآن کاملا آشنا بود». [۶۰]. - ابو حماد رازی می‌گوید: خدمت امام هادی علیه السلام شرفیاب شدم و مسائلی پرسیدم. هنگامی که خواستم از خدمت امام مرخص شوم فرمود: «هر وقت مشکلی برایت پیش آمد از عبد العظیم حسنی بپرس و سلام مرا نیز به او برسان». [۶۱]. - در مدارج ایمان و معرفت بدان جایگاه رسید که امام هادی علیه السلام به او فرمود: «تو از [صفحه ۴۹۹] دوستان حقیقی مایی». [۶۲]. - یکبار عقاید خویش را به امام عرضه داشت و امام هادی علیه السلام عقاید او را تصدیق فرمود، چنانکه او می‌گوید: بر مولای خود امام هادی علیه السلام وارد شدم، چون نظرش بر من افتاد فرمود: «مرحبا بر تو ای ابوالقاسم! تو براستی دوست مایی». عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا، می‌خواهم دینم را به شما عرضه دارم چنانکه مورد رضایت شما بود بر آن ثابت قدم باشم تا خدای متعال را ملاقات کنم». فرمود: «بگو». عرض کردم: «اعتقاد من آن است که خدای تبارک و تعالی یکتاست و هیچ چیز شبیه او نیست، و او از ابطال و تشبیه بیرون

است (ابطال یعنی خدا را هیچ انگاشتن، و تشبیه یعنی او را با مخلوقات شبیه و همانند دانستن)، و خدای متعال نه جسم است و نه صورت و نه عرض و نه جوهر؛ بلکه او پدید آورنده‌ی اجسام و صورتگر صورتها و آفریدگار اعراض و جواهر و مربی و مالک و قرار دهنده و پدید آورنده‌ی هر چیز است. و معتقدم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و پیامبر او و آخرین سفیر الهی است و تا قیامت پیامبری نخواهد آمد و شریعت و دین او پایان همه‌ی ادیان و شرایع است و تا قیامت شریعتی پس از او نخواهد آمد. و معتقدم امام و جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و سپس حسن، و بعد حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، و آنگاه تو مولای من هستی». امام فرمود: «بعد از من فرزندانم، حسن [امام است]؛ پس مردم را نسبت به فرزند حسن چگونه می‌بینی؟» عرض کردم: «مولای من مگر او چگونه است؟» فرمود: «زیرا شخص او دیده نمی‌شود، و بردن نامش جایز نیست تا آنگاه که قیام کند و زمین را از عدل و داد پر می‌سازد همچنانکه از ظلم و جور پر شده باشد». آنگاه گفتم: «و اعتراف می‌کنم که دوست آنان دوست خدا و دشمنان آنان دشمن خداست و اطاعت از آنان اطاعت از خدا و نافرمانی آنان نافرمانی خداست. معتقدم که معراج، سؤال و جواب در قبر، بهشت، دوزخ، صراط و میزان، درست و بر حق است و روز قیامت آمدنی است و هیچ تردیدی در آن نیست و خداوند مردگان را زنده می‌کند. و معتقدم واجبات دین پس از ولایت، نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر است». امام فرمود: «ای ابوالقاسم، به خدا سوگند این همان دینی است که خدای متعال برای [صفحه ۵۰۰] بندگانش پسندیده است، بر آن ثابت باش خداوند تو را در دنیا و آخرت بر گفتار ثابت، استوار بدارد». [۶۳]. - آن طور که از تاریخ و روایات بر می‌آید حضرت عبد العظیم علیه السلام مورد تعقیب حکومت وقت قرار می‌گیرد و برای مصونیت از خطر به ایران می‌آید و در شهر ری پنهان می‌شود. در تاریخ زندگی او می‌خوانیم: «حضرت عبد العظیم به شهر ری وارد شد در حالی که از سلطان وقت فراری بود و در سرداب خانه‌ی مردی از شیعیان در سکه‌ی الموالی (کوی بردگان یا کوی بزرگان) اقامت گزید و در آنجا به عبادت پرداخت، روزها را روزه می‌گرفت و شبها به زنده داری و نماز می‌گذراند، و گاهی پنهانی از خانه بیرون می‌آمد و قبری را که مقابل قبر اوست - و هم اکنون به امامزاده حمزه معروف است - زیارت می‌کرد و می‌فرمود: «او از فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام است» و همچنان در آن خانه می‌زیست و خبر [اقامت او در شهر ری] به تدریج به شیعیان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌رسید تا بیشتر آنان با او آشنا شدند. پس مردی از شیعیان، پیامبر را در خواب دید که به او فرمود: «مردی از فرزندانم را از سکه‌ی الموالی می‌آورند و کنار درخت سیب در باغ عبد الجبار بن عبد الوهاب دفن می‌کنند - و به همین مکان که در آن مدفون است اشاره فرمود -» آن مرد رفت تا آن درخت سیب و زمین را از صاحب آن خریداری کند. صاحب زمین گفت: «زمین و درخت را برای چه می‌خواهی؟» خریدار جریان خواب را برایش بازگو کرد. صاحب درخت گفت: «من نیز خوابی مانند آن دیده‌ام» و جای درخت و همه‌ی باغ را بر حضرت عبد العظیم و شیعیان وقف کرد که در آن جا دفن شوند. پس از چندی حضرت عبد العظیم بیمار شد و از دنیا رفت. به هنگام غسل که او را برهنه کردند در جیب او نامه‌ای یافتند که نسب او در آن نوشته شده بود». [۶۴]. - وفات حضرت عبد العظیم در دوران امامت هادی علیه السلام بوده است و اوج شخصیت الهی آن بزرگوار را در روایتی که محمد بن یحیی عطار نقل می‌کند باید دید. می‌گوید: امام هادی علیه السلام به مردی از اهالی شهر ری که خدمتشان شرفیاب شده بود فرمود: «کجا بودی؟» عرض کرد: «به زیارت قبر امام حسین علیه السلام رفته بودم». فرمود: «آگاه باش اگر قبر عبد العظیم را که در شهر شماست زیارت می‌کردی مانند [صفحه ۵۰۱] شخصی بودم که قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کرده است». [۶۵]. - حضرت عبد العظیم از موثق‌ترین علماء و راویان شیعه در زمان ائمه علیهم السلام محسوب می‌شود؛ آن گرامی از جمله مؤلفان نیز بوده و نقل می‌کند کتابی درباره‌ی خطبه‌های امیر مؤمنان علیه السلام و کتاب دیگری به نام «یوم و لیل» نوشته است. [۶۶].

- از یاران امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام بود و از همه‌ی آن بزرگواران نقل حدیث کرده است؛ اصلاً از مردم کوفه است ولی همراه برادرش به اهواز منتقل شد و از آنجا به قم آمد و در قم جهان را بدرود گفت. - حسین بن سعید ۳۰ کتاب در ابواب فقه و آداب و اخلاق تألیف کرد. کتابهای او در میان علما معروف است؛ چنانکه مرحوم مجلسی اول می‌فرماید: «بر وثاقت او و بر عمل به روایات او اتفاق علماء مشاهده می‌شود». و مرحوم علامه درباره‌ی او فرموده است: «وی مورد وثوق و از اعیان علماء و جلیل القدر بوده است». - مرحوم شیخ طوسی می‌نویسد: «حسین بن سعید علاوه بر مقام علمی، در ارشاد و هدایت مردم نیز می‌کوشید، لذا اسحق بن ابراهیم حضینی و علی بن ریان را به خدمت امام رضا علیه‌السلام رساند و سبب آشنایی آنان با مذهب حق و تشیع شد. آنان از او احادیث را می‌شنیدند و به سبب خدمات او، به معارف آشنایی پیدا کردند، و نیز عبدالله بن محمد حضینی و غیر آنان را نزد امام رضا علیه‌السلام برد و با معارف اسلامی آشنا شدند تا آنجا که به مقامات عالی رسیدند و خدمات اسلامی انجام دادند». [۶۷].

فضل بن شاذان نیشابوری

- مردی بزرگ و مورد اعتماد و فقیهی عالی مقام و متکلمی توانا بود، گروهی از بزرگوارترین یاران ائمه را - از قبیل محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی - درک کرد و حدود پنجاه سال با آنان معاشرت داشت و از آنان استفاده می‌کرد؛ چنانکه خودش می‌گوید: «هنگامی که هشام بن الحکم در گذشت، یونس بن عبد الرحمن، خلیفه‌ی آنان شد و هنگامی که او در گذشت، سکاک، در رد مخالفان، خلیفه‌ی آنان گردید و هم اکنون خلیفه‌ی آنان منم». [۶۸]. [صفحه ۵۰۲] - مرحوم شیخ طوسی او را جزو اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهما السلام ذکر کرده است و برخی از علمای رجال او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام نوشته‌اند؛ ضمن آنکه او را از یاران امام جواد و امام عسکری علیه‌السلام نیز دانسته‌اند. [۶۹]. - فضل بن شاذان کتابهای بسیاری نوشت و گفته‌اند ۱۸۰ کتاب تألیف کرد و از آن جمله کتاب «الایضاح» در علم کلام و تحلیل عقاید اصحاب حدیث است که توسط دانشگاه تهران در ۱۳۹۲ قمری به چاپ رسیده است. - اقوال و آثار فضل بن شاذان مورد توجه علمای بزرگ بوده و به قول او در رد و قبول روایان اکتفا می‌کردند؛ مرحوم کلینی پاره‌ای از کلمات و نظرات او را در کتاب شریف کافی مورد توجه قرار داده است، و نیز مرحوم صدوق و شیخ طوسی به کلمات و اقوال او بسیار توجه داشتند. مؤلف جامع الرواۃ می‌نویسد: «او رئیس و بزرگ طایفه‌ی ما (شیعیان) است و ارجمندتر از آنست که درباره‌ی او سخنی بگوییم». - فضل بن شاذان در سفری خدمت امام یازدهم شرفیاب شد. هنگام مرخص شدن از خدمت امام، کتابی که خودش نوشته بود از دستش افتاد. امام علیه‌السلام آن را برداشت و ملاحظه کرد و بر او رحمت فرستاد و فرمود: «من بر مردم خراسان غبطه می‌برم که فضل بن شاذان را در میان خود دارند». [۷۰]. به روایتی دیگر، کتاب «الیوم و اللیله» او را به امام عسکری علیه‌السلام نشان دادند، آن گرامی سه بار بر او رحمت فرستاد و فرمود: «سزاوار است به آن عمل شود». [۷۱]. - شهید بزرگوار قاضی نور الله شوشتری در مورد فضل بن شاذان می‌نویسد: «او از اکابر متکلمین و افاضل مفسرین و محدثین و اعظام اشراف فقها و مجتهدین و اعیان قراء و نحاء و لغوین... بوده است». [۷۲]. - فضل بن شاذان در نیشابور می‌زیست. عبدالله طاهر او را به جرم تشیع تبعید کرد و او به بیهق رفت. هنگامی که خوارج در خراسان طغیان کردند، فضل از بیم آنان از آنجا بیرون آمد و از رنج راه بیمار شد و در ایام امامت امام عسکری علیه‌السلام از دنیا رفت و در نیشابور قدیم به خاک سپرده شد قبرش در یک فرسخی نیشابور فعلی و زیارتگاه شیعیان است و به قبر او تبرک می‌جویند. [۷۳]. [صفحه ۵۰۳]

در پایان مقال شایسته است برای تمسک به ولایت آن امام عزیز و بزرگ، به نقل چند گفتار از او تبرک جوئیم. ۱- امام از پدران گرامیش نقل می‌فرماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «... الايمان ما و قرته القلوب و صدقته الاعمال، و الاسلام ما جرى به اللسان و حلت به المناكحة؛ [۷۴] ایمان آن است که دلها پذیرای آن باشد و اعمال آن را نشان دهد و تصدیق کند، و اسلام آن است که بر زبان جاری گردد و ازدواج را حلال گرداند». ۲- «من رضى عن نفسه كثر الساخون عليه؛ [۷۵] کسی که خودپسند باشد ناراضیان او بسیار خواهند بود». ۳- «الهزل فكاهة السفهاء و صناعة الجهال؛ شوخی و بیهودگی، سرگرمی و تفریح بی خردان و کار نادانهاست». ۴- «من جمع لك وده و رأيه فاجمع له طاعتك؛ [۷۶] کسی که دوستی و خیرخواهی و نظرش را در اختیار تو بگذارد تو نیز اطاعت خود را در اختیار او بگذار و پذیرش داشته باش». ۵- «من هانت عليه نفسه فلا تأمن شره؛ [۷۷] آن کس که شخصیت خویش را ناچیز [صفحه ۵۰۴] انگاشته و برای خود ارزشی قائل نیست، از شر او ایمن مباش». ۶- «الدنيا سوق ربح فيها قوم و خسر آخرون؛ [۷۸] دنیا بازاری است که گروهی در آن سود می‌برند و گروهی زیان». ۷- «من اتقى الله يتقى، و من اطاع الله يطاع، و من اطاع الخالق لم يبال سخط المخلوقين؛ [۷۹] کسی که از خدا پروا داشته باشد از او پروا دارند، و کسی که از خدا اطاعت کند از او اطاعت کنند، و کسی که از آفریدگار اطاعت کند از خشم آفریدگان باکی ندارد». ۸- «ان الظالم الحالم يكاد ان يعفى على ظلمه بحلمه؛ [۸۰] ستمکار بردبار ممکن است به خاطر حلم و بردباریش مورد عفو قرار گیرد». ۹- «ان المحق السفیه يكاد ان يطفئ نور حقه بسفهه؛ [۸۱] کسی که حق با اوست ولی سفیهانه عمل می‌کند ممکن است نور حقش را به جهت عمل سفیهانه‌اش خاموش سازد».

پاورقی

- [۱] اعلام الوری، ص ۳۵۵ - ارشاد مفید، ص ۳۰۷.
- [۲] اعلام الوری، ص ۳۵۵ - ارشاد مفید، ص ۳۰۷.
- [۳] اعلام الوری، ص ۳۵۵ - ارشاد مفید، ص ۳۰۷.
- [۴] اعلام الوری، ص ۳۵۵.
- [۵] منتهی الامال، ص ۲۴۳.
- [۶] اعلام الوری، ص ۳۵۵ - ارشاد مفید، ص ۳۰۷ - تتمه المنتهی، ص ۲۵۱ - ۲۱۸.
- [۷] اعلام الوری، ص ۳۵۵ - ارشاد مفید، ص ۳۰۷ - تتمه المنتهی، ص ۲۵۱ - ۲۱۸.
- [۸] اعلام الوری، ص ۳۶۶.
- [۹] مقاتل الطالبیین، ص ۵۸۹.]
- [۱۰] المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۳۴.
- [۱۱] تتمه المنتهی، ص ۲۲۹ - ۲۳۱.
- [۱۲] مقاتل الطالبیین، ص ۵۹۳.
- [۱۳] مقاتل الطالبیین، ص ۶۳۲ - ۵۹۷.
- [۱۴] تاریخ الخلفاء، ص ۲۵۲ - ۲۵۱.
- [۱۵] تاریخ الخلفاء، ص ۳۴۷.
- [۱۶] مقاتل الطالبیین، ص ۵۹۹ - ۵۹۷ و تتمه المنتهی، ص ۲۴۰ به بعد.
- [۱۷] مقاتل الطالبیین، ص ۵۹۹.

- [۱۸] تاریخ الخلفاء، ص ۳۴۷.
- [۱۹] تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۳۴۸ - تتمه المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۳۴۲ - المختصر فی اخبار البشر، ج ۲، ص ۴۱. «در چگونگی شهادت ابن سکیت اقوال دیگری نیز ذکر شده است».
- [۲۰] تاریخ یعقوبی، ۴۹۱.
- [۲۱] تتمه المنتهی، ص ۲۳۸.
- [۲۲] تتمه المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۳۳۸.
- [۲۳] تاریخ الخلفاء، ص ۳۵۳.
- [۲۴] تتمه المنتهی، ص ۲۳۸.
- [۲۵] الفصول المهمه ابن صباغ مالکی، ص ۲۸۳.
- [۲۶] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۹.
- [۲۷] ارشاد مفید، ص ۳۱۴ - ۳۱۳ و الفصول المهمه ابن صباغ مالکی، ص ۲۸۱ - ۲۷۹ و نور الابصار شبلنجی، ص ۱۸۲.
- [۲۸] ارشاد مفید، ص ۳۱۴ - ۳۱۳.
- [۲۹] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۵ - ۱۹۴.
- [۳۰] احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۴۵۴ - تتمه المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۳۴۷؛ با اندک تفاوت - المختصر فی اخبار البشر، ج ۲، ص ۴۴.
- [۳۱] احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۴۵۳ - ۴۵۲ و الفصول المهمه ابن صباغ مالکی، ص ۲۸۲ - ۲۸۱؛ با اندک تفاوت.
- [۳۲] تتمه المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۳۴۲ - ۳۴۱.
- [۳۳] تتمه المنتهی، ص ۲۴۳.
- [۳۴] تتمه المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۳۴۴.
- [۳۵] تتمه المنتهی، ص ۲۴۴.
- [۳۶] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۹۳ - تتمه المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۳۴۴.
- [۳۷] المختصر فی اخبار البشر، ج ۲، ص ۴۴ - ۴۲.
- [۳۸] المختصر فی اخبار البشر، ج ۲، ص ۴۳ - ۴۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۹۹، تتمه المنتهی، ص ۲۴۶.
- [۳۹] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۴۹.
- [۴۰] تتمه المنتهی، ص ۲۵۴ - ۲۵۲ و المختصر فی اخبار البشر، ج ۲، ص ۴۵.
- [۴۱] نور الابصار، ص ۱۸۳ - انوار البهیة، ص ۱۵۰.
- [۴۲] ارشاد مفید، ص ۳۱۴ - اعلام الوری، ص ۳۵۵ - انوار البهیة، ص ۱۵.
- [۴۳] انوار البهیة، ص ۱۵۱.
- [۴۴] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۳، چاپ بیروت.
- [۴۵] ارشاد مفید، ص ۳۰۹ - الفصول المهمه ابن صباغ مالکی، ص ۲۷۹؛ با اندک تفاوت، نور الابصار شبلنجی ص ۱۸۲.
- [۴۶] الفصول المهمه ابن صباغ مالکی، ص ۲۷۹ - احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۴۵۱.
- [۴۷] اعلام الوری، ص ۳۵۹.
- [۴۸] احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۴۵۲ - ۴۵۱.

- [۴۹] اعلام الوری، ص ۳۶۰.
- [۵۰] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۲ - ۱۴۱.
- [۵۱] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۶ - ۱۲۵.
- [۵۲] بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۹.
- [۵۳] ج ۲، ص ۶۰۹، چاپ مکتبه الصدوق تهران. «شیخ صدوق در آغاز کتاب من لا یحضره الفقیه می‌نویسد: من چیزهایی را در این کتاب ذکر می‌کنم که به آن فتوی می‌دهم و آنها را حجت شرعی بین خود و خدای خود می‌دانم؛ ج ۱، ص ۳، چاپ تهران».
- [۵۴] ج ۲، ص ۲۷۷، چاپ منشورات اعلمی تهران.
- [۵۵] ج ۶، ص ۹۵، چاپ تهران.
- [۵۶] علامه مجلسی در مورد این زیارت فرموده است: «زیارت جامعه از نظر سند صحیح‌ترین زیارات و از جهت متن و فصاحت و بلاغت، بهترین زیارات است». بحار، ج ۱۰۲، ص ۱۴۴. و مجلسی اول - پدر علامه‌ی مجلسی - می‌فرماید: «در مکاشفه‌ای که در حرم مطهر حضرت امیرمؤمنان برایم رخ داد، خدمت امام عصر ارواحنا فداه مشرف شدم و با صدای بلند زیارت جامع را خواندم. پس از اتمام زیارت، آن حضرت فرمودند خوب زیارتی است». آنگاه مجلسی اول می‌گوید: «من در اکثر اوقات به این زیارت مداومت دارم و شکی نیست که این زیارت از امام هادی علیه‌السلام است و به تقریر صاحب الزمان علیه‌السلام رسیده و متن آن کاملترین و بهترین زیارات است». روضه المتقین، ج ۵، ص ۴۵۱. مرحوم حاجی نوری می‌نویسد: «سید احمد رشتی در سفر حج خدمت امام عصر شرفیاب شد و آن گرامی به خواندن نافله و زیارت عاشورا و زیارت جامعه سفارش نمود و فرمود: شما چرا نافله نمی‌خوانید نافله نافله، شما چرا عاشورا نمی‌خوانید، عاشورا، عاشورا، عاشورا، شما چرا جامعه نمی‌خوانید جامعه جامعه جامعه». نجم الثاقب، ص ۳۴۲، ۳۴۳.
- [۵۷] بسیاری از علمای اسلام در مورد زیارت جامعه شرح‌های مختلفی تألیف کرده‌اند و ما در ترجمه‌ی این زیارت از چند شرح به خصوص از کتاب شمس طالعه؛ تألیف حاج میرزا محمد احمد آبادی اصفهانی معروف به طیب زاده استفاده کرده‌ایم.
- [۵۸] یعنی آنچه از تقدیرات در عالم واقع می‌شود که همه به اراده‌ی خداست، از نزد شما صدور می‌یابد و در این جمله احتمالات دیگری ذکر شده است از جمله: ۱- مراد از «عزائم» حکمهای مبرم و قاطع الهی است و کنایه از وجوب متابعت از ائمه و اعتقاد به امامت و اذعان به عصمت و جلالت ایشان است. ۲- مراد قسم‌هایی است که خدای متعال یاد کرده است: مثل و الشمس، و الضحی، و غیره که مقصود از آنها ذوات ائمه معصومین علیهم‌السلام است که خدا به آنان قسم یاد نموده است. ۳- این که تکالیف محکم و دشوار مخصوص به ائمه است و در آنها تحقق یافته است: مانند صبر بر مکاره و ابلاغ دین و غیره.
- [۵۹] در روضه المتقین، ج ۵، ص ۴۹۴، جمله‌ی «ذکرکم فی الذاکرین» را جمله‌ی مستقل دانسته و گفته است یعنی وقتی یاد کنندگان، خوبان را یاد می‌کنند، شما بین آنان هستید یا ممکن است مقصود این باشد که یاد کردن شما خدا را در کنار یاد کردن دیگران از اهل ذکر مانند خورشید ممتاز است، یا وقتی خوبان را ذکر می‌کنند شما هم در ضمن آنان هستید ولی خوبان قابل مقایسه با شما نیستند.
- [۶۰] عبد العظیم الحسنی، ص ۳۱.
- [۶۱] عبد العظیم الحسنی، ص ۲۴.
- [۶۲] امالی صدوق، ص ۲۰۴، مجلس ۵۴.
- [۶۳] امالی صدوق، مجلس ۵۴، ص ۲۰۴.
- [۶۴] جامع الرواة، جلد اول، ص ۴۶۰.

- [۶۵] عبدالعظیم الحسنی، ص ۶۳.
- [۶۶] عبدالعظیم الحسنی، ص ۶۳.
- [۶۷] تنقیح المقال، ج ۱، ص ۳۲۹ - کتاب اختیار معرفه الرجال، ص ۵۵۱.
- [۶۸] منتهی المقال، ۲۴۲ - مقدمه‌ی کتاب الايضاح، چاپ دانشگاه، ص ۳.
- [۶۹] مقدمه‌ی الايضاح، صفحه‌ی ۹ و ۸۶.
- [۷۰] جامع الرواء، ج ۲، ص ۵.
- [۷۱] منتهی المقال، ص ۲۴ - مقدمه‌ی الايضاح، ص ۸۷.
- [۷۲] مقدمه‌ی الايضاح، ص ۲.
- [۷۳] منتهی المقال، ص ۲۴۲ - مقدمه‌ی الايضاح، ص ۴۸ تا ۵۲.
- [۷۴] مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۵.
- [۷۵] انوار البهیة، ص ۱۴۳.
- [۷۶] تحف العقول، چاپ بیروت، ص ۳۵۸.
- [۷۷] تحف العقول، چاپ بیروت، ص ۳۵۸.
- [۷۸] تحف العقول، چاپ بیروت، ص ۳۵۸.
- [۷۹] تحف العقول، چاپ بیروت، ص ۳۵۷.
- [۸۰] تحف العقول، چاپ بیروت، ص ۳۵۸.
- [۸۱] تحف العقول، چاپ بیروت، ص ۳۵۸.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه

مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰ IR۹۰-

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

